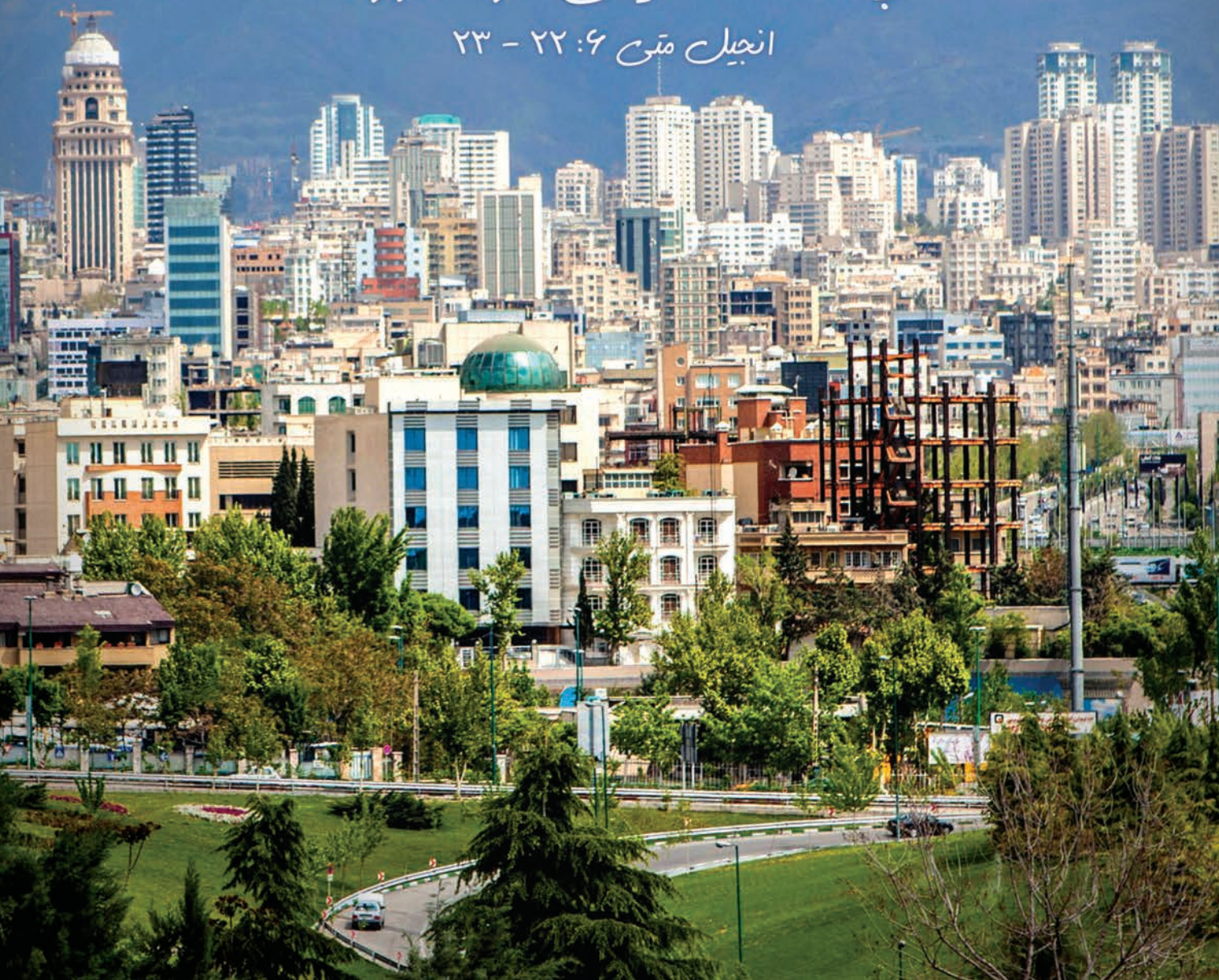


چشم، چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد،
تمام وجودت روشن خواهد بود.
اما اگر چشمت فاسد باشد،
تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت.
پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد،
چه ظلمت عظیمی خواهد بود!

انجیل متی ۶: ۲۲ - ۲۳



این فصل در شاگرد

۰۲

سخن آغازین
قدمی برای خدمتی تازه



۰۵

خواندگی مسیحی چیست؟



۰۸

معنای زندگی



۱۲

در بزرگداشت پانن برگ



۱۵

هنر رهبری
مالکوم وِبر



۱۸

اهمیت حیاتی مطالعه
برای رهبران مسیحی



۲۰

گزینه گویی‌هایی در باب رهبری



۲۲

نصیب دوچندان
نگاهی به خدمت نبوتی ایلیا و الیشع



۲۵

گنج‌های روحانی



۲۶

معرفی کتاب
تذکره اربیل



۳۲

To The Stressed



شاگرد

فصل نامه جهانبینی مسیحی
سال اول / شماره ۱ / تابستان ۱۳۹۴ / ژوئیه ۲۰۱۵

صاحب امتیاز: کانون الهیات پارس
سردبیر: کشیش روبرت آسریان
مدیرمسئول: کشیش دکتر مهرداد فاتحی

ویرایش: مزده فاتحی
طراحی، صفحه‌آرایی و حروفچینی: حسین امیری

شورای سردبیری:
کشیش دکتر مهرداد فاتحی
کشیش روبرت آسریان
کشیش دکتر ساسان توسلی
کشیش منصور برجی
کشیش سارو خاچیکیان

وبسایت: حسین امیری

چاپ: ePrints.ws

توزیع: کانون الهیات پارس

آدرس ایمیل: contact@shagerd.co.uk
سفارشات: order@shagerd.co.uk

www.shagerd.co.uk



سخن آغازین

قدمی برای خدمتی تازه...

سرمقاله

مسیحی بودن در جهان معاصر به چه معناست؟ ایرانی بودن و مسیحی بودن در جهان معاصر به چه معناست؟ شاگرد عصر انفجار اطلاعات و فرآیند جهانی و جهانشمول شدن برخی ارزشهای فرهنگی، همشکل این جهان نشدن به چه معناست؟ مسیحی در محیط کار و تجارت چگونه باید رفتار کند؟ واکنش او در برابر نسبی‌گرایی اخلاقی که بسیاری از جوامع معاصر بر آن تأکید می‌کنند، چگونه باید باشد؟ در مورد همجنس‌گرایی، سقط جنین و قتل با رضای مقتول، چگونه باید از دیدگاه‌های مسیحی‌اش دفاع کند؟ به معضل عدالت اجتماعی و بحران محیط زیست چگونه باید نگاه کند؟ مسیحی در این فضای نوین، مأموریت بزرگی را که مسیح به کلیسایش داد، چگونه درک می‌کند؟ با توجه به دیدگاه‌هایی چون کثرت‌گرایی، نسبی‌گرایی و پست‌مدرنیسم، خبر خوش انجیل عیسای مسیح را چگونه باید اعلام کرد؟ با توجه به فرهنگ فردگرایی و خودپرستی حاکم بر جوامع معاصر، مسیحی مفهوم کلیسا و حیات جمعی قوم خدا را چگونه معنا می‌کند؟

از او را می‌پذیرفتند، شاگردان خود می‌خواند. در واقع شاگردی گسستی رادیکال (ریشه‌ای) از حیات گذشته و ارزشهای این دنیا، و آغاز هستی‌ای نوین بر اساس الگوی حیات خود عیسی مسیح بود. چنین دعوتی برای پیروان اولیه عیسی دعوتی دشوار محسوب می‌شد. اما آنانی که لذت زندگی با او را چشیدند و فیضی را که برای در پیش گرفتن این زندگی عرضه می‌کرد، تجربه کردند، طریق شاگردی و در تنگ ورود به آن را، با همه سختیها و مشکلاتش برگزیدند. امروزه نیز مسیحیان شاید قرائتهای گوناگونی از شاگردی ارائه می‌کنند اما به هر حال، تفکر و تعمق در متن عهد جدید، مسیحیان را با این حقیقت روبرو می‌سازد که بدون شاگردی مسیح به معنای عهد جدیدی آن، زندگی مسیحی به آن شیر بی‌یال و دم و اشکم روایت مثنوی می‌ماند که هیچ شباهتی به معیارهای روشن عهد جدید ندارد. زندگی در جهان پیچیده معاصر و تفاوت‌های عمیقی که

بین دوران ما و زمان نگارش عهد جدید وجود دارد، قدم گذاشتن در مسیر شاگردی را در دو چندان دشوار می‌سازد. بدون درک درست از مکاشفه خدا در کتاب مقدس و عمل قاطع او در

نجات بشر که در تجسم، مرگ و رستاخیز مسیح عیان

شد، و نیز بدون درک ویژگیهای جهان معاصر و

خصوصیات عصری که در آن زندگی می‌کنیم،

نمی‌توان در مورد شاگردی و حیات واقعی

مسیحی در این جهان سخن گفت. در واقع، یک

مسیحی را می‌توان فردی دانست که مکاشفه خدا در

کلام و شخصیت عیسی مسیح را درک کرده، بدان باور

دارد و همه ابعاد زندگی و نحوه زیستن خود را بر اساس آن

تعریف و تبیین می‌کند. این مکاشفه، پاسخهایی سهل و آماده به

همه سؤالات ما نمی‌دهد اما به بنیادی‌ترین مسائل هستی ما پاسخ

داده، کلیدهای مهمی در اختیار ما می‌گذارد که با استفاده از آنها می‌توانیم

به یک جهان‌بینی مسیحی و اصولی دست یابیم که بر اساس آن بتوانیم

بسیاری از مسیحیان، زندگی مسیحی را شرکت در جلسات یکشنبه و اختصاص وقتی کوتاه به مطالعه کلام و دعا در طول روز و اجتناب از برخی گناهان مشخص تعریف می‌کنند. اما حتی نگاهی اجمالی به اناجیل ما را متوجه این موضوع می‌سازد که آنچه عیسای مسیح از شاگردانش انتظار داشت، در پیش گرفتن روشی متفاوت برای زندگی بود که بر اساس شیوه‌ای از زندگی که او به آنها ارائه می‌کرد، باید شکل می‌گرفت، شیوه‌ای که ویژگی اصلی آن به چالش کشیدن ارزشهای حاکم و زندگی بر اساس ارزشهایی نوین بود. این ارزشهای نوین، در زندگی کسانی که مسیح را به عنوان استاد و نجات‌دهنده می‌پذیرفتند باید به شکل ارزشهای مجسم و یک شیوه زندگی آشکار می‌شد. مسیح این طریقت نوین حیات را، شاگردی می‌نامید و کسانی را که دعوت او به اختیار کردن این طریقت نوین و پیروی

زندگی مسیحی خود را شکل دهیم.

فصلنامه شاگرد با توجه به این چشم‌انداز، با به عرصه وجود گذاشته است و در واقع تلاشی است برای درک شاگردی در جهان معاصر بر اساس برداشتی صحیح از مکاشفه الهی در کتاب مقدس.

همچنین این فصلنامه در پی آن است تا بر اساس جهان‌بینی مسیحی به بسیاری از مسائل و مشکلاتی بپردازد که مسیحیت ایرانی با آن روبروست. اجازه دهید در مورد صفت

«ایرانی» کمی تأمل کنیم. اگرچه الهیات مسیحی را درک و تبیین حقیقت مکاشفه الهی و بازاندیشی و تعمق در مورد ابعاد و معانی گوناگون این حقیقت می‌توان دانست، اما همواره حقایق ایمان مسیحی با توجه به فرهنگ و خصوصیات ویژه هر ملت و قومی به شکلهای متفاوت بیان شده است. با

وجود اینکه محتوای ایمان و آموزه‌های مسیحی تغییر نمی‌کند، اما مسیحیت در هر عصر و فرهنگی، فرم و شکلهایی متناسب با مکان و زمان و فرهنگی که در آن پای می‌گذارد، به خود می‌گیرد و همیشه زمینه‌مند (Contextual) است. اساساً مکاشفه الهی در کتاب مقدس با توجه به ویژگیهای فرهنگی و تاریخی و زبانی انسانهای مخاطب عرضه شده است و رخداد تجسم عیسی نمود بارز این حقیقت است که خدا در هیئت یک شخصیت تاریخی، با زبان انسانهای محیط اطرافش، و با مفاهیمی که برایشان قابل درک است، با آنان سخن می‌گوید. بنابراین، فصلنامه شاگرد با توجه به ویژگیهای فرهنگ ایرانی و نیازها و مسائلی که مسیحیان ایرانی با آن روبرویند به طرح مسائل مربوط به جهان‌بینی مسیحی می‌پردازد و در پی ارائه الهیاتی زمینه‌مند برای مسیحیت ایرانی است.

فصلنامه شاگرد اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کند: یکی دیگر از اهداف این فصلنامه، تعمیق درک الهیاتی مسیحیان ایرانی و آشنا ساختن بیشتر آنها با مباحث اساسی الهیات مسیحی و آموزه‌های بنیادین مسیحیت است. در هر شماره فصلنامه مقالات و مطالبی در مورد مسائل گوناگون الهیاتی و تعلیمی به خوانندگان عزیز ارائه خواهد شد و تلاش خواهیم کرد خوانندگان عزیز را از چشم‌انداز مسیحیت راست‌دینانه با آموزه‌های اساسی کتاب مقدس بیشتر آشنا سازیم.

یکی دیگر از اهداف فصلنامه، غنا بخشیدن به حیات روحانی مسیحیان ایرانی و کمک به رشد رابطه آنان با خدا و دیگران است. برای تحقق این هدف، مقالات و پیغامهایی روحانی در زمینه ابعاد مختلف زندگی مسیحی ارائه خواهد شد که هدف اصلی آنها برانگیختن مسیحیان ایران به وقف و تعهد بیشتر در زندگی روحانی و رشد شخصیت روحانی‌شان خواهد بود.

از دیگر اهداف فصلنامه شاگرد، تجهیز بیشتر رهبران و خادمان مسیحی و ارائه مقالات و رهنمودهایی درباره موضوع رهبری روحانی است. رهبران و خادمان مسیحی پیوسته نیاز دارند تا بیاموزند و از تجربیات خود و دیگران درس بگیرند. با طرح مباحثی که به رهبری مسیحی مربوط می‌شود و خصوصاً با پرداختن به مسائلی که نیاز رهبران و خادمان ایرانی‌ست، سعی خواهیم کرد نقشی هر چند کوچک

در تقویت و تجهیز رهبران مسیحی داشته باشیم. از سوی دیگر مقالاتی نیز در زمینه تربیت و آماده سازی خادمان و رهبران جوان ارائه خواهد شد و کسانی که این دعوت را در خود احساس می‌کنند که در آینده خدا را خدمت کنند، می‌توانند از این مطالب بهره بجویند.

یکی دیگر از اهداف فصلنامه معرفی ابعاد غنی فرهنگ ایرانی و آشنایی بیشتر با فرهنگ و تاریخ کشور عزیزمان ایران است. ما وارث گنجینه‌ای بی‌بدیل از فرهنگ و تمدن ایرانی هستیم که کل تمدن بشری باید عمیقاً بدان ببالد. به عنوان مسیحیان ایرانی آشنایی با ابعاد غنی فرهنگ و ادب ایرانی بخشی مهم از هویت ما به عنوان مسیحیان ایرانی است. لذا تلاش خواهیم کرد با ارائه مقالات و تحقیقاتی در زمینه شعر، ادبیات، معماری، موسیقی، هنر فولکلوریک و هر آنچه که بخشی از میراث فرهنگی و تاریخی ما را تشکیل می‌دهد، و نیز پرداختن به حیات فرهنگی معاصر ایران، قدمی کوچک در بازشناسی و درک عمیقتر بخشی دیگر از هویتمان به عنوان مسیحیان ایرانی برداریم. در مورد مسیحیان ایرانی‌ای که سالهاست به‌دور از ایران زندگی می‌کنند یا نسل جدید ایرانیانی که خارج از ایران چشم به جهان گشوده‌اند، این موضوع اهمیتی دو چندان دارد.

قصد ما آن نیست که «شاگرد» به فصلنامه‌های تخصصی برای خادمان و معلمان کلام تبدیل شود و از نخبه‌گرایی احتراز می‌جوئیم و سعی ما بر آن خواهد بود که اقشار مختلف مسیحیان ایرانی، با سطوح تعلیمی و تحصیلی متفاوت از آن بهره‌مند شوند. اما ممکن است همه مطالب فصلنامه برای همه خوانندگان به یک میزان مفید و قابل درک نباشد. همان‌گونه که اشاره کردیم، مباحثی جدی در زمینه جهان‌بینی مسیحی نیز در فصلنامه ارائه خواهد شد که هر مسیحی به شکلی با آنها روبرو می‌شود. اما شاید درک این قسمتها برای برخی خوانندگان کمی دشوار باشد و آنان از دیگر بخشهای مجله بیشتر فایده ببرند و برای آنها جذابتر باشد.

سعی ما بر این خواهد بود که اکثر مقالات توسط خادمان و رهبران ایرانی تألیف شود اما مقالات و مطالبی نیز که با اهداف کلی فصلنامه همخوانی داشته باشد، ترجمه شده، در اختیار خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت. بخشی را نیز به ارائه مقالات و مطالب خوانندگان عزیز اختصاص داده‌ایم و آماده هستیم از مقالات و مطالب خوانندگان در غنی‌تر شدن فصلنامه بهره جوئیم. این مقالات پس از بازنگری در شورای سردبیری فصلنامه و در صورت همخوانی با مشی و اهداف کلی آن منتشر خواهد شد.

در آغاز راه هستیم اما پشتگرمی ما به فیض آن ناصری است که ما را همراهی می‌کند و در این راه درسهای بسیار برای آموختن به ما دارد. با ما همراه و همگام باشید.

شورای سردبیری فصلنامه شاگرد





خواندگی مسیحی چیست؟

کشیش دکتر مهرداد فاتحی

مدیر دانشکده الهیات پارس

ولی سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که خدا چگونه و از چه طریقی این کار را می‌کند. او چگونه برای ما نان فراهم می‌کند؟ قطعاً او هر روزه از آسمان بر ما نان نمی‌باراند. البته او یک بار در تاریخ این کار را کرد و از آسمان بر قوم خود که آنها را از مصر رها کرده بود، نان بارانید! و ممکن است در آینده نیز در موارد استثنائی این کار را بکند. ولی قطعاً این روش معمول او در فراهم آوردن نان روزانه برای فرزندان نیست. بلکه او برای انجام این کار از کشاورزی که گندم را می‌کارد و چون روئید آن را درو می‌کند، از نانوائی که از آرد خمیر درست می‌کند و نان می‌پزد، از راننده کامیونی که نانها را پخش می‌کند، از فروشنده مواد غذایی که نانها را به ما می‌فروشد، از بانکداری که تسهیلات لازم را برای تمام اینها فراهم می‌آورد، و از عده زیاد دیگری که در این زنجیره قرار می‌گیرند، استفاده می‌کند تا نان روزانه ما را به دست ما و خانواده ما برساند. این همان آموزه خواندگی است که در واقع زیرمجموعه آموزه بزرگتر «تدارک الهی» (Providence) است. خدا از طریق خواندگی اشخاص نامبرده، یعنی خواندگی کشاورز، نانوا، راننده، فروشنده، بانکدار و غیره، نان مورد نیاز ما به دست من می‌رساند.

موضوع «خواندگی مسیحی» یکی از موضوعات مهم در شاگردی مسیح است که پرداختن به آن از فواید و ثمرات بسیار برای رشد کیفی مسیحیت ایرانی و اثرگذاری ایمان مسیحی بر همه ابعاد زندگی ایرانیان مسیحی برخوردار خواهد بود. متأسفانه این موضوع بسیار مهم، یا به‌تمامی مورد غفلت قرار گرفته، و یا بحث درباره آن به ابعاد و حوزه‌های خاصی از مفهوم خواندگی محدود شده است. غالباً وقتی سخن از خواندگی به میان می‌آید، بحث یا به خواندگی برای خدمت تمام‌وقت کلیسایی محدود می‌شود، و یا مقصود از خواندگی، معمولاً خواندگی مؤمنین برای انجام خدمات مختلف در حیات و فعالیتهای کلیسایی است. چنانکه در این مجموعه مقالات خواهیم دید، گستره مفهوم خواندگی بس وسیعتر از اینها بوده، همه قسمت‌های زندگی مؤمن به مسیح را در بر می‌گیرد، و در نتیجه، بررسی و شناخت درست آن بر همه ابعاد زندگی مسیحی چه در کلیسا و چه در جامعه به طور کلی، اثری چشمگیر و تعیین‌کننده خواهد داشت.

خواندگی و تدارک خدا برای خلقت

نمونه ملموس دیگری که در کتاب مقدس مطرح شده است و برای درک آموزه خواندگی بسیار روشنگر است، به خدمت حکمرانان و نیروهای انتظامی مربوط است و در رومیان ۱۳: ۱-۶ یافت می‌شود. در این قسمت، سه بار درباره حکام و نیروهای انتظامی به صراحت گفته شده است که آنها خدمتگزاران خدا هستند (رومیان ۱۳: ۶). به طور خاص در آیه ۴ درباره این نیروها می‌خوانیم که: «او خدمتگزار خدا و مجری غضب است تا کسی را که مرتکب کار خلاف شده است، کیفر دهد». از رومیان ۱۲: ۱۹ روشن است که این «غضب» که نیروی انتظامی مجری آن است، غضب خدا در مجازات کردن خلافکاران و ظالمان است. پس خدا برای برقراری نظم اجتماعی و ایجاد امنیت و حفاظت از جان و مال ما از حکام و نیروهای انتظامی استفاده می‌کند، همان‌گونه که برای فراهم آوردن نان از نانوا استفاده می‌کند. این همان آموزه خواندگی است. کلام خدا در اینجا به صراحت پلیسی را که امنیت را در جامعه برقرار می‌کند، «خادم خدا» می‌خواند! خدا از خواندگی پلیس استفاده می‌کند تا برای من و خانواده من امنیت فراهم کند.

خواندگی طریقی است که خدا با استفاده از آن برای خلقت خود تدارک می‌بیند و نیازهای آن را رفع می‌کند. یکی از قسمت‌های دعای ربانی که ما مسیحیان آن را چه در دعا‌های خصوصی و چه در پرستشهای کلیسایی بازگو می‌کنیم و یا الگو قرار می‌دهیم، می‌گوید: «نان کفاف ما را امروز به ما بده!» شکی نیست که همه ما باور داریم و باید باور داشته باشیم که خدا این دعای ما را می‌شنود و روزی ما را به ما می‌بخشد. کتاب مقدس به صراحت تعلیم می‌دهد که این خداست که برای انسانها و برای تمامی خلقت خود خوراک فراهم می‌آورد. سراینده مزمور می‌گوید که: «او ترسندگان خود را روزی می‌دهد» (مزمور ۱۱۱: ۵). نیز ما را دعوت می‌کند که خدای خدایان را سپاس گوئیم زیرا که او «همه جانداران را خوراک می‌دهد» (مزمور ۱۳۶: ۲۵). خود خداوند ما مسیح بر این حقیقت تأکید فرمود که پدر آسمانی به همه پرندگان و جقدر بیشتر به همه فرزندان خود روزی می‌دهد (متی ۶: ۲۶).

خواندگی طریقی است که خدا با استفاده از آن برای خلقت خود تدارک می‌بیند و نیازهای آن را رفع می‌کند.

نیز همه ما می‌دانیم که سرچشمه همه برکات



کلیسا در جهان مدرن، بسیاری از اوقات در غفلت از آموزه تدارک الهی به سر می برد. ما خدا را فقط در آسمانها و یا در عوالم درونی خویش جستجو می کنیم. ما از حضور و عمل او در جهان واقعی خارجی و امور عادی و معمولی جهان غافلیم.

روحانی خود خداست. اوست که ما و زندگی ما را به صورتهای مختلف برکت می دهد. همچنین می دانیم که او از اشخاص دیگر برای برکت دادن ما استفاده می کند. او از معلمان ما استفاده می کند تا به ما خواندن و نوشتن بیاموزند، تا بتوانیم با خواندن کتاب مقدس برکت بیابیم، و نیز از شبانان و معلمان کتاب مقدس استفاده می کند تا کلام پربرکت خود را به ما بشنوند و ما را برکت بدهد. این نیز همان آموزه خواندگی است. خدا از خواندگی شبان استفاده می کند تا ما را برکت بدهد، همان گونه که از خواندگی نانوا استفاده می کند که به ما خوراک ارزانی دارد، و از خواندگی مأموران انتظامی استفاده می کند تا در جامعه به ما امنیت ببخشد. در همه این نمونه ها می بینیم که خدا از خواندگی اشخاص استفاده می کند تا برای خلفت خود تدارک ببیند و نیازهای آن را رفع نماید. و این چنانکه گفتیم، جزء مهمی از آموزه تدارک الهی است.

کلیسا در جهان مدرن، بسیاری از اوقات در غفلت از آموزه تدارک الهی به سر می برد. ما خدا را فقط در آسمانها و یا در عوالم درونی خویش جستجو می کنیم. ما از حضور و عمل او در جهان واقعی خارجی و امور عادی و معمولی جهان غافلیم. خدا برای ما یا خدای معجزات است و یا خدای تجارب دینی درونی ما. او خدایی است که منفعل بر تخت خود در آسمان نشسته، و فقط زمانی که ما به مشکلی گرفتار می آییم و نزد او فریاد کمک برمی آوریم، به ناگاه و برای لحظه ای از آسمان نزول می کند (نزولی که بیشتر به شیرجه یا سقوط آزاد شبیه است... پس از دست زدن به عملی معجزه آسا و مافوق طبیعی دوباره به آسمان خود برمی گردد و تا فریاد کمک بعدی، فقط تماشاگری در انتظار است. و یا اینکه خدای ما خدایی است که در تجارب دینی و عرفانی ما، چه فردی و چه کلیسایی، بر ما اثر می گذارد و در زندگی ما عمل می کند. ولی چنین تصویری از خدا، با آنچه کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد، منافات دارد. هر چند خدای کتاب مقدس گاهی برای نجات قومش دست به اعمال معجزه آسا و مافوق طبیعی می زند، ولی روش معمول او برای تدارک نیازهای قوم و فرزندان، استفاده از قوانین طبیعی و وقایع عادی و روزمره است. چنانکه دیدیم، عیسی از تدارک خدا برای زندگی روزانه و خوراک و پوشاک ما سخن می گوید (متی ۶: ۲۵-۳۰). به عبارت دیگر، خدا از خواندگی های مختلف انسانها و به طور کلی موجوداتی که آفریده است، برای رفع نیازهای خلقت استفاده می کند.

خواندگی و اصل محبت

خدا جهان خلقت را به گونه ای انتظام بخشیده که موجودات مختلف در ارتباطی متقابل نیازهای یکدیگر را برآورده می سازند. این در همه قلمروهای هستی صادق است و موجودات جهان به هم پیوسته و وابسته هستند. در جهان بشری نیز همچنین است. خدا به انسانهای مختلف

علاقه، تواناییها و خواندگی های مختلف بخشیده تا آنها بتوانند در خدمت رفع نیازهای یکدیگر باشند. من با خواندگی خود نیازهای شما را برآورده می سازم و شما با خواندگی خود، نیازهای مرا. بدین ترتیب، نظام جهان بر محبت و خدمت به همسایه و هم نوع بنا شده است. این محبت و خدمت متقابل به صورت دادن و گرفتن به ظهور می رسد، که عنوان دیگری برای آن همان «اقتصاد» است. در این نظام هیچکس فقط گیرنده نیست، بلکه همه هم گیرنده و هم دهنده هستند. هم خادم و هم مخدوم هستند و باید باشند. به همین دلیل است که مثلاً در قلمروی کار، پولس کسانی را که می خواهند فقط گیرنده باشند، توبیخ می کند و می گوید: «هر که نمی خواهد کار کند، نان هم نخورد» (دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰؛ همچنین اول تسالونیکیان ۴: ۱۱-۱۲؛ افسسیان ۴: ۲۸). خواندگی های مختلف در واقع اشکال متفاوت خدمت به همسایه هستند. و از این طریق است که انسانها می توانند خدا را خدمت کنند.

در واقع باید گفت که خدمت به خدا تنها از طریق خدمت به همسایه و در نتیجه تنها از طریق عمل مسئولانه به خواندگی های ما امکان پذیر است، چرا که خدا به چیزی نیازمند نیست که ما بتوانیم با خدمت خود آن نیاز را رفع نماییم. رابطه ما با خدا تنها بر ایمان ما متکی است و ما از طریق ایمان نجات پیدا می کنیم و با خدا رابطه داریم. به عبارت دیگر، ما با ایمانمان خدا را خدمت می کنیم نه با اعمالمان (افس ۲: ۸-۹). در نقطه مقابل، رابطه ما با همسایه مان بر اعمال ما متکی است. ما از طریق کارهای نیکوی مان یکدیگر را خدمت می کنیم (افس ۲: ۱۰).

ارزش برابر خواندگی ها

به همین دلیل است که همه خواندگی ها در نظر خدا برابر و هم ارزش اند، چرا که ما نمی توانیم بر اساس اعمال و کارهای نیکوی خود به خدا نزدیک شویم. تنها طریق نزدیک شدن به خدا، تکیه بر کار مسیح و ایمان به کار اوست. در نتیجه، خواندگی های مختلف و کارهای مختلفی که در بر دارند، در رابطه ما با خدا بی تأثیرند. آنچه مهم است ایمان ماست، البته ایمانی که به محبت عمل می کند. پس تا جایی که رابطه ما با خدا و منزلت ما در حضور او مد نظر باشد، بین کشیش و معلم مدرسه و نانوا هیچ تفاوتی نیست. هر سه از یک مقام و منزلت در حضور خدا برخوردارند و هر سه تنها بر اساس ایمانشان می توانند به خدا نزدیک شوند. میان خواندگی ها از نظر ارزش روحانی تفاوتی نیست. مهم آن است که هر کس در خواندگی خود، خدا و همسایه خویش را خدمت کند. نانوا به همان اندازه خدا را خدمت می کند که معلم مدرسه و کشیش.

پس در رابطه ما با خدا، اعمال نیکو و خواندگی ما نقشی ندارد. ولی در رابطه ما با یکدیگر، اعمال و خواندگی ما نقش بسیار مهمی بازی می کند. از طریق اعمال یعنی خواندگی های مان است که

خدا جهان خلقت را به گونه ای انتظام بخشیده که موجودات مختلف در ارتباطی متقابل نیازهای یکدیگر را برآورده می سازند. این در همه قلمروهای هستی صادق است و موجودات جهان به هم پیوسته و وابسته هستند.



عمل می‌پوشد، به ما می‌رسد. کوروش، پادشاه پارس، نمونه روشنی از این موضوع است. در باب ۴۵ کتاب اشعیا می‌خوانیم که کوروش با اینکه خداوند را نمی‌شناسد (آیا... ۵)، مسح‌شده خداوند و کسی است که خدا او را به نام خواننده است تا آنچه را که می‌خواهد، در مقام پادشاه پارس برای قوم اسرائیل انجام دهد.

در جهان سقوط کرده ما، در بسیاری موارد، مسئولیت‌های خواندگی به درستی انجام نمی‌شود. تاجر به درستی تجارت نمی‌کند؛ پادشاه به درستی حکم نمی‌راند؛ و کشیش به درستی خدمت خود را انجام نمی‌دهد. نیز در بسیاری موارد، خواندگی‌هایی که ما عملاً در آنها قرار می‌گیریم، با تواناییها و علائق ما تناسب ندارد. ولی هیچیک از اینها اصل خواندگی را نقض نمی‌کند و نظام خدا را به هم نمی‌زند. با وجود همه این کم و کاستها و إعوجاجها، خدا از طریق خواندگی‌های ما، نیازهای خلقت را برآورده می‌سازد. در مسیح و خلقت تازه‌ای که در او آغاز شده، نظام خواندگی نیز احیا می‌شود و شفا می‌یابد. بنابراین، مسیحی باید با آگاهی، انگیزه و کیفیتی متفاوت به خواندگی خود تحقق ببخشد.

تعدد و انواع خواندگی

خواندگی‌ها متفاوت و متعدّدند و هر کس از خواندگی‌های متعدّد برخوردار است. خواندگی‌ها را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: خواندگی در کار، خواندگی در خانواده، خواندگی در جامعه و خواندگی در کلیسا. هر فرد مسیحی از هر چهار نوع خواندگی برخوردار است. شخص ممکن است از چند خواندگی در هر یک از این قلمروها برخوردار باشد. مثلاً در قلمروی خانواده، من هم شوهر، هم پدر، و هم برادر هستم. تا چند ماه پیش از خواندگی فرزند بودن نیز هنوز برخوردار بودم، ولی با درگذشت پدرم این خواندگی به پایان رسید. در قلمروی کار، من معلم و مدیر مدرسه‌الاهیات هستم. در قلمروی کلیسا، شبانم. و در قلمروی جامعه، شهروند کشوری که در آن زندگی می‌کنم. هر یک از این خواندگی‌ها، دربردارنده مسئولیت‌ها و تعهداتی است که من باید به عنوان یک فرد مسیحی نسبت به آنها متعهد و کوشا باشم. ما در شماره‌های آینده به هر یک از این چهار قلمرو خواهیم پرداخت و خواندگی مسیحی را در آنها بررسی خواهیم کرد.

ما یکدیگر را محبت و خدمت می‌کنیم. بنابراین، در هر خدمت واقعی باید نیازی از همسایه رفع شود و نفعی به او برسد، خواه نیازی مادی یا اجتماعی، و خواه نیازی روحانی. به همین دلیل بود که لوثر راهبان مسیحی را که به دور از جامعه در دیورا زندگی می‌کردند به‌شدت مورد انتقاد قرار می‌داد، زیرا معتقد بود آنها خدمتی انجام نمی‌دهند، چرا که نفعشان به کسی نمی‌رسد. از نظر او خدمت به خدا تنها از طریق خدمت به هم‌نوع میسر بود، و به گمان لوثر آنها خدمتی به هم‌نوع خود نمی‌کردند! البته باید به یاد داشت که بسیاری از این راهبان به خدمات ارزنده‌ای در حق هم‌نوع مشغول بودند، خدماتی از قبیل شفاعت در حضور خدا و یا انجام پژوهش‌های مهم در کتاب‌مقدس، الهیات و غیره.

در میان خواندگی‌ها از نظر ارزش روحانی تفاوتی نیست. مهم آن است که هر کس در خواندگی خود، خدا و همسایه خویش را خدمت کند. نانوا به همان اندازه خدا را خدمت می‌کند که معلم مدرسه و کشیش.

بدین ترتیب می‌توان گفت که نظام جهان بر محبت استوار است، محبت به خدا و محبت به همسایه، که این همان دو حکم اعظم است که مسیح از آن سخن گفت (مرقس ۱۲: ۳۰-۳۱). اصل محبت به خدا و همسایه البته در تثلیث ریشه دارد. خدا محبت است و سه شخص تثلیث در محبتی ازلی و ابدی یکدیگر را محبت می‌کنند. و از همین رو، خلقت خدا نیز بر اصل محبت استوار است، و این محبت از طریق خواندگی‌های مختلف باید میان انسانها جاری باشد.

پس خواندگی‌های مختلف آدمیان، طریقی است که محبت و خدمت ما به یکدیگر خود را نشان می‌دهد و جامعه عمل می‌پوشد.

خواندگی در جهانی سقوط کرده

البته، گناه به شکل‌های مختلف بر نظام خواندگی‌ها اثر گذاشته است. در جهان سقوط کرده ما، در بسیاری از موارد، انگیزه انجام مسئولیت‌های خواندگی محبت نیست بلکه انگیزه‌های خودخواهانه است. نانوا معمولاً با انگیزه محبت و خدمت نان نمی‌پزد، و وکیل از روی محبت از حق مؤکّل دفاع نمی‌کند، و تاجر با انگیزه محبت کالای خود را نمی‌فروشد. در جهان ما، مردم برای امرار معاش و کسب منفعت و خیلی انگیزه‌های خودخواهانه دیگر مطابق خواندگی خود عمل می‌کنند. با این همه، حتی در این حالت نیز خواندگی اشخاص مجرای تحقق و جاری شدن محبت خدا نسبت به ماست. تدارک خدا برای ما از طریق این خواندگی‌ها و خدمت متقابلی که خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه، از طریق آنها جامعه

معنای زندگی

پای آب» چنین می‌گوید:

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ
کار ما شاید این است
که در افسون گل سرخ شناور باشیم.

که در اینجا شاعر با فاصله گرفتن از سنت تفکر فلسفی و تحلیلی و با نگرشی ملهم از ذن بودیسم فقط به تامل و مراقبه در هستی و زندگی می‌نشیند بدون تلاشی برای توضیح و تحلیل آن.

در واقع تفکر و تعمق در معنای زندگی یکی از کهنترین دلمشغولیهای انسان بوده است. فرهنگها و جهانبینیهای گوناگون هر یک معانی مختلفی برای زندگی در نظر گرفته‌اند. اما در دوران معاصر، تعمق در باب معنای زندگی یکی از اساسی‌ترین دلمشغولیهای انسان معاصر است و اگر در زمانهای دور، فرهنگهای باستانی و مذاهب و جهانبینیهای مختلف تردیدی نداشتند که زندگی واجد معناست اما در مورد این معنا با هم اختلاف نظر داشتند، در بسیاری از فلسفه‌ها و جهانبینیهای معاصر، اساساً وجود معنایی برای زندگی محل تردید است و این جهانبینیها زندگی را فاقد معنا می‌دانند. برخی از این جهانبینیها و فلسفه‌ها بسیار بدبینانه بوده، هر گونه تلاش انسان را برای معنا بخشیدن به زندگی بی حاصل می‌دانند. فلسفه نیهیلیسم و اشکال گوناگون آن نمونه‌ای از این جهانبینیهای بسیار بدبینانه است. اما برخی از متفکرانی که معنایی برای زندگی متصور نیستند این دیدگاه را مطرح می‌سازند که انسان خود باید با تلاش خود معنایی خود ساخته به زندگی بدهد و چون زندگی از پیش فاقد معنایی از پیش تعریف شده است، هر انسانی این معنا را خود، برای زندگی‌اش می‌آفریند. متفکران فرانسوی سارتر و کامو متفکرانی هستند که چنین دیدگاهی را مطرح می‌سازند و معتقدند هر انسانی خود آفریننده معنای زندگی خویش است. این دو متفکر با خلق آثار ادبی بسیار نقش مهمی در همه گیر شدن این نگرش در فضای فکری قرن بیستم داشتند. نویسنده آمریکایی هنری میلر می‌گوید: «باید به زندگی معنایی داد به این دلیل روشن که معنایی ندارد». این نگرش نه فقط در ادبیات معاصر بلکه در

کشیش روبرت آسریان

سردبیر

زندگی جذبه دستی است که می‌چیند.
زندگی نوبر انجیر سیاه که در دهان گس تابستان است.
زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد.
زندگی سوت قطاری است که در خواب پلی می‌پیچد.
زندگی شستن یک بشقاب است.
زندگی یافتن سکه دهشاهی در جوی خیابان است.
زندگی مجذور آینه است.
زندگی گل به توان ابدیت.
زندگی ضرب زمین در ضربان دل.
زندگی هندسه ساده و یکسان نفسهاست.

در این سطور از منظومه «صدای پای آب»، شاعر و نقاش معاصر سهراب سپهری به تامل در معنای زندگی می‌نشیند و سعی می‌کند از چشم‌اندازهای گوناگون زندگی را معنا کند. او بعنوان شاعر و نقاش سعی می‌کند از چشم‌اندازی شاعرانه معنای زندگی را دریابد. او در رخدادهای روزمره تعمق می‌کند، رخدادهایی که از فرط تکرار به نظر نمی‌آیند و دیده نمی‌شوند ولی با آشنایی‌زدایی از آنها شاعر معنایی ژرف در آنها می‌بیند. برای سپهری رخدادی ساده مانند شستن بشقاب می‌تواند اشارتگر بسی معانی باشد. سپهری بواسطه تأثیری که از فلسفه ذن بودیسم گرفته است از چشم‌انداز دیگر عناصر هستی نیز به نظاره زندگی می‌نشیند و زندگی را حس غریبی می‌داند که مرغ مهاجر دارد یا عناصر بیجانی چون پل و قطار در تعامل با یکدیگر حسی می‌آفرینند که با توجه به آن، قطره‌ای از معنای فزّار زندگی را فرا چنگ می‌آوریم. ولی در کل، نتیجه کنکاش شاعرانه‌اش برای درک معنای زندگی، توصیف لحظاتی راز آمیز است که حسی غریب را در ما می‌آفرینند. او در بخش دیگری از منظومه «صدای

اگر در زمانهای دور، فرهنگهای باستانی و مذاهب و جهانبینیهای مختلف تردیدی نداشتند که زندگی واجد معناست اما در مورد این معنا با هم اختلاف نظر داشتند، در بسیاری از فلسفه‌ها و جهانبینیهای معاصر، اساساً وجود معنایی برای زندگی محل تردید است و این جهانبینیها زندگی را فاقد معنا می‌دانند.

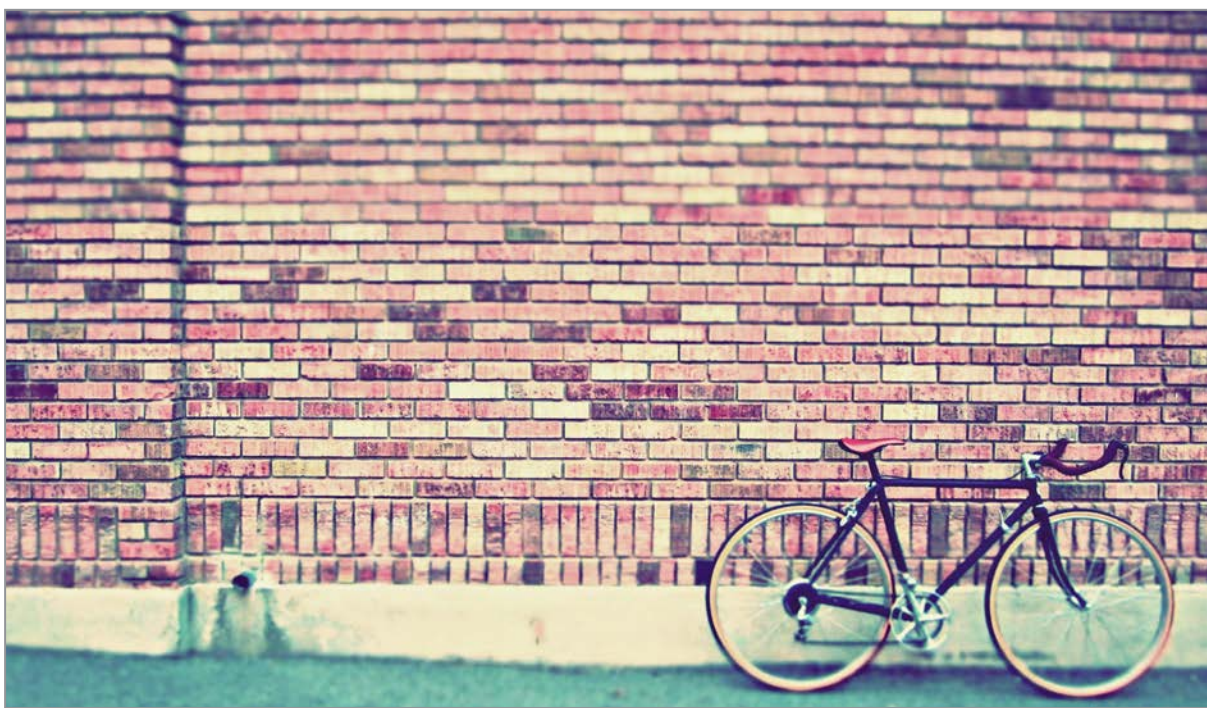
سینما، تئاتر، نقاشی و هنرهای دیگر نیز به دیدگاهی غالب تبدیل شده و به نگرشی تاثیر گذار در فضای فکری جوامع غربی بدل گردیده است.

کرد. کتاب معروف «سرشت سوگناک زندگی» یا «درد جاودانگی» که به قلم نویسنده مشهور اسپانیایی اونا مونو به نگارش در آمده است و بسیاری او را متفکری اگزیستانسیالیست می‌دانند، یکی از آثار پیشرو در این زمینه است که مفهوم تفکر در باب مرگ و مرگ‌آگاهی را بدقت مورد مذاقه قرار داده، بر اساس نگاه خاص خود به ایمان مسیحی در پرتو جاودانگی، زندگی را معنا می‌کند.

در کنار این جهان بینی‌ها، جهان بینی‌های دیگری نیز یافت می‌شوند که به وجود معنایی برای زندگی قائلند، اما این معنا گاه معنایی بسیار بدبینانه است. برای مثال، در فلسفه شوپنهاور زندگی چرخه‌ای پایان ناپذیر از درد و رنج است و انسان باید با ترک تمایلات و دل‌بستگی‌هایش، از این چرخه درد و رنج رها شود. یا در نظریه داروین‌سیسم اجتماعی، جوامع انسانی عرصه تنازع بقا و سلطه انسانها و نژادهای قویتر بر جوامع و انسانها و نژادهای ضعیفتر محسوب می‌شود. در این نوع نگرشها، معنایی عینی و مشخص برای زندگی در نظر گرفته می‌شود که می‌توان آن را شناخت اما در نهایت معنایی که آنان برای زندگی تعریف می‌کنند بسیار بدبینانه است.

موضوع معنای زندگی، در ضمن، در مباحث مربوط به روانشناسی نیز اهمیت خاصی یافته است. از اواسط قرن بیستم مخصوصاً در آثار روانشناس مشهور اتریشی ویکتور فرانکل شاهد این هستیم که سلامت روان انسانها با توجه به موضوع معنای زندگی تعریف می‌شود و فرانکل انسان را موجودی در جستجوی معنا می‌داند. از نظر فرانکل انسانهایی که نتوانند معنایی به زندگی خود بدهند دچار مشکلات حاد روانی و روان رنجوری می‌شوند. او یافتن معنایی برای زندگی را از مهمترین انگیزه‌های حاکم بر شخصیت و رفتار انسانی می‌داند و ناکامی در پاسخگویی درست به این انگیزه را یکی از

در آثار متفکرانی چون کی‌یر گگور و هایدگر این دیدگاه مطرح می‌شود که انسان موجودیست که از مواجهه با معنای غایی زندگی می‌گریزد یا



علل شیوع روان رنجوریهای گسترده در عصر حاضر می‌شمارد.

در کتاب مقدس در مورد این موضوع به مطالب بسیار جالبی برمی‌خوریم. یکی از کتب کتاب مقدس که در آن مطالب تامل برانگیزی در این مورد می‌توان یافت، کتاب جامعه است. جامعه نتیجه تاملات و مشاهدات حکیمی فرزانه در مورد معنای هستی و زندگیست که او را به نتیجه گیریهای بدبینانه در مورد زندگی می‌رساند. نویسنده با تعمق در اشکال مختلف زندگی و جستجوی معنای زندگی در لذت، ثروت، علم‌اندوزی و قدرت، در نهایت در هیچیک از آنها رضایت نمی‌یابد که بتواند بگوید معنای زندگی در پیروی از این یا آن روش زندگیست. توصیف او از این اشکال زندگی نیز به گونه‌ایست که او نه فقط نظاره‌گر آنها بوده بلکه خود آنها را تجربه کرده است. در بخش آغازین کتاب، نویسنده نظر بدبینانه خود را در مورد معنای هستی چنین بیان می‌کند: «تمام کارهایی را که زیر آسمان کرده می‌شود دیدم که اینک همه آنها بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن

اساساً دغدغه کنکاش در معنای زندگی را ندارد و اکثر انسانها با غرق شدن در زندگی روزمره به این موضوع فکر نمی‌کنند. یا حتی اگر هم معنایی برای زندگی تعریف می‌کنند این معنا بسی پیش پا افتاده و حقیر بوده، نمی‌تواند انسان را اقناع نماید. هایدگر تفکر در مورد مرگ و کلاً مسئله روبرو شدن انسان با واقعیت تناهی و کرانمندی خویش را فرصتی می‌داند که انسان را به تعمق ژرفتر در معنای زندگی بر می‌انگیزاند و انسان را از خواب غفلتی که روزمرگی او را دچار آن کرده است بیدار می‌کند. البته هایدگر این مرگ‌آگاهی را نقطه شروع کنکاش برای تبیین معنای زندگی می‌داند و در آثارش بیشتر از آنکه سعی در ارائه مفهومی از معنای زندگی داشته باشد در پی تبیین معنای هستی و وجود بوده، معنای زندگی را در پرتو تبیینی که از معنای وجود دارد تأویل می‌کند. اما متفکران دیگری که می‌توان آنها را متفکران اگزیستانسیالیست نامید در این مورد بسیار نوشته‌اند و این موضوع را به یکی از موضوعات اصلی آثار خود تبدیل کرده‌اند که از این میان می‌توان به آثار یاسپرس و گابریل مارسل اشاره

است «(جامعه ۱: ۱۴). از نظر او آنچه زیر آسمان می‌بیند تکرار امور باطل و خسته‌کننده‌ایست که هیچ معنایی برایشان متصور نیست. اما بتدریج که به پایان کتاب می‌رسیم نویسنده اگرچه کماکان دیدگاهی بدبینانه در مورد زندگی دارد اما در نگرش او جایگاه خاصی نیز برای خدا و نقشه خدا برای هستی یافت می‌شود. اگرچه او امید زیادی به درک نقشه خدا برای هستی ندارد (جامعه ۳: ۱۱) اما می‌داند که خدا حقایقی را در مورد خودش به انسان مکتشف ساخته است و انسان وظایفی نسبت به خدا دارد که با انجام آنها حیاتش بسامانتر خواهد بود، زیرا این خدا خداییست که انسان را در مورد هر آنچه انجام داده است به محاکمه خواهد آورد (جامعه ۱۲: ۱۳-۱۴). در مجموع، کتاب جامعه کتابیست که طنینی بس امروزی دارد و کنکاشهای فکری فرزانه‌ایست که در نهایت نمی‌تواند معنای زندگی را توضیح دهد. اما او در مورد چند حقیقت مطمئن است و اگرچه در مورد بسیاری امور شکاک است یا با نگاهی بدبینانه به زندگی می‌نگرد، اما بر اساس حقایقی که در موردشان اطمینان دارد انسان را به اطاعت از خدا و انجام اوامرش فرامی‌خواند.

در مجموع، وقتی کتاب مقدس را بررسی می‌کنیم در می‌یابیم که خدایی واجد شخصیت و آگاهی جهان ما را خلق کرده است و از آفرینش این جهان، هدف و غایت



خاصی را دنبال می‌کنند. او همچنین در آفرینش خود موجودی آفریده که به شباهت و صورت او خلق

شده است و نقشی محوری در نقشه او برای جهان آفرینش دارد. در روایت کتاب مقدس همچنین با رخداد سقوط مواجه می‌شویم و می‌بینیم انسانی که خدا برای هدفی متعالی خلق کرده بود به گزینه و انتخابی متفاوت با آنچه خدا برایش در نظر دارد دست می‌بازد و اراده آزادی را که خدا به او داده است در مسیری به کار می‌گیرد که منجر به دور شدن او از خدا، و تعریف هویت و هستی‌ای مستقل از خدا می‌شود. کتاب مقدس از این رخداد تحت عنوان سقوط یا گناه یا نافرمانی از خدا یاد می‌کند که عواقب هولناکی برای انسان دارد که شامل تجربه کردن مرگ، میل به نافرمانی از خدا و گرایش به شرارت، از خود بیگانگی و از دست دادن تصویر و چشم‌انداز است که خدا از آفرینش او در نظر داشته است. البته خدا پس از رخداد سقوط در پی نجات انسان از این وضعیت هولناک بر می‌آید و از آن پس تاریخ عرصه عمل نجات بخش خدا و رهایی انسان از گناه و بیگانگی با خداست. کتاب مقدس همچنین خاطر نشان می‌سازد که در نتیجه سقوط انسان جهان آفرینش نیز که انسان برای حاکمیت و حفاظت از آن خوانده شده بود دچار انحطاط و فساد شده، در نظم و ساختار آن اشکالات اساسی بوجود می‌آید. در واقع انسان با از دست دادن جایگاه و شأن‌الوالی خود در

خلقت خدا، در اثر رخداد سقوط و گسسته شدن ارتباطش با منبع هستی خود یعنی خدا، از نظر وجودی و نیز از نظر قابلیت‌های معرفت‌شناختی و روانشناختی دچار آسیب‌های جدی شده، به حالتی که کتاب مقدس آن را نابینایی روحانی می‌نامد گرفتار می‌آید. در این وضعیت وجودی، انسان قادر به دیدن معنای هستی و معنای متعالی‌ای که هدف از آفرینش او بوده است، نیست. از سوی دیگر، رخداد سقوط و نافرمانی انسان از خدا اثر هولناکی بر کل آفرینش می‌گذارد و انسان با نگاه کردن به جهانی که به قول حافظ «نظم پریشان» بر آن حاکم است بیشتر دچار سرگشتگی و حیرت شده، معنایی برای خلقت نمی‌یابد. در باب اول رساله رومیان وضعیت انسان سقوط کرده و اثرات مخرب گناه بر ساختار وجودی انسان به اجمال توصیف شده است (رومیان ۱: ۱۸-۳۲) و در باب هشتم نیز وضعیت نابسامان جهان آفرینش توصیف می‌شود (رومیان ۸: ۱۹-۲۰). در واقع، آنچه کتاب مقدس از آن تحت عنوان گناه نام می‌برد نیروییست که با تخریب رابطه خدا و انسان در حال باززایی شرارت بی حد و حصریست که رو بسوی تخریب هستی و انحطاط آن دارد. در مورد ماهیت گناه و تعریف آن در الهیات مسیحی بحث‌های بسیار مطرح شده است. برخی متالهین آن را نیرویی فعال و ماهیتی واجد شر نامحدود می‌دانند و برخی دیگر نیز آن را همانا نیروی نیستی و فقدان نیکویی می‌شمارند. به هر حال، هر تبیینی که در مورد پدیده گناه و عواقب آن داشته باشیم، گناه عاملیست که با عملکرد خود و تخریب نشانه‌های نیکویی و فیض خدا و گسترش شرارت و مرگ و نیستی، جهان آفرینش را از آنچه خدا در نظر داشته، دور می‌سازد. در جهانی با چنین ابعاد جهانشمول گناه و شرارت، قطعاً یافتن معنایی برای هستی و زندگی امری بس دشوار است، آن هم برای انسانی که بواسطه اثرات گناه بر تفکر و قابلیت‌های معرفت‌شناختی‌اش، قادر به دیدن نقشه اولیه خدا برای خلقت نیست.

همان گونه که اشاره کردیم خدا برای نجات انسان از این وضعیت هولناک، عمل نجات بخش خود را در تاریخ می‌آغازد که نقطه اوج این نقشه نجات، عمل قاطعانه او در تجسم و صلیب و رستاخیز عیسی مسیح است. در پرتو رخداد نجات و تاریخ نجات است که انسان می‌تواند عمل خدا را برای احیای خلقت خود و انسان ببیند، این را که او چگونه در کار رهایی خلقت خود از چنگال نیروهای شرارت و مرگ و بی‌معنایی است. تنها با درک تاریخ نجات و سپس برخوردار شدن از این نجات و نتایج آن است که انسان می‌تواند معنای هستی و زندگی را دریابد، و وجود مرگ و شرارت و بی‌معنایی برای او در پرتو این مکاشفه مفهومی متفاوت می‌یابد. در واقع کتاب مقدس به ما می‌گوید انسانی که از تجربه نجات برخوردار است، در فکر و احساس و اراده و در واقع در تمامیت وجودش تغییرات ساختاری بوقوع می‌پیوندد که کتاب مقدس به این رخداد «تولد تازه» می‌گوید. کتاب مقدس همچنین به ما می‌گوید که روح خدا ذهن انسان را تنویر می‌بخشد، به گونه‌ای که او با درک مکاشفه الهی، با نگرشی متفاوت به جهان هستی می‌نگرد و معنای جدیدی در آن می‌بیند. در واقع، برای کسانی که از تجربه نجات برخوردارند زندگی معنایی بس متعال دارد که آنها بعنوان نجات‌یافتگان در پی درک بیشتر این معنا و تحقق آن هستند. البته این سخن بدین معنا نیست که نجات‌یافتگان قادر به درک معنای کامل هستی و زندگی هستند. زیرا در کتاب مقدس بعد آخرت‌شناختی بسیار اهمیت دارد و نجات مسیحیان در آخرت، یعنی در مرحله نهایی کار نجات بخش خدا، به کمال رسیده، هستی و زندگی نوینی سر بر خواهد آورد که با نگاه کردن به آن می‌توان معنی غایی هستی و زندگی و آنچه را که نقشه اولیه خدا از آفرینش بوده، دریافت. اگرچه نجات‌یافتگان اکنون از نجات برخوردارند و از حقایق مهمی نیز آگاهند اما در آن زمان رهایی کامل بدنهای خویش و نیز رهایی کامل کل آفرینش را از فسادی که بر

آن حاکم است خواهند دید (رومیان ۸: ۲۲-۲۵). در عین حال، دانش و معرفت نجات‌یافتگان در حال حاضر کامل نیست اما زمانی خواهد آمد که آنان در مورد معنای هستی و زندگی معرفت کامل خواهند داشت (اول‌قرنیتان ۱۳: ۱۲).

می‌گوید. مسیحی در خانواده، اجتماع و کلیسا وظایف و کنشهای منحصر به فردی دارد که در انجام شایسته و بایسته آنها به خودشکوفایی و درک معنای عمیقی از زندگی دست می‌یابد که واجد بعدی عمیقاً شخصی است.

اجازه بدهید با چند مثال این موضوع را روشنتر سازیم. نویسنده و متفکر مشهور مسیحی هنری نوون سالیان سال در دانشگاه‌های معروف علم الهی به تدریس روانشناسی مسیحی مشغول بود و در محافل آکادمیک شخصیتی برجسته محسوب می‌شد. اما زمانی رسید که احساس کرد از تدریس و سخنرانی و نوشتن کتاب احساس رضایت خاطر نمی‌کند و زندگی او آن معنایی را ندارد که او بدنبال آن است. او در نهایت به یک مرکز نگهداری از اشخاص معلول ذهنی رفت و سالیان پایانی عمر خود را صرف خدمت به این اشخاص نمود. او پس از این در نوشته‌هایش به این موضوع می‌پردازد که به آن آرامش و رضایت خاطر که دنبالش بود رسیده و برای زندگی‌اش معنایی نوین یافته است. هر مسیحی ممکن است در نقش‌آفرینیها و انجام وظایف متفاوتی که متناسب با شخصیت و تفکر و قابلیت‌های اوست در نقشی کاملاً متمایز از مسیحیان دیگر اما همسو با آنان به درکی منحصر به فرد از معنای زندگی دست یابد. جان وسلی شخصیت مهمی در قرن هجدهم بود که با موعظه‌ها و تعالیم و خدمات خستگی‌ناپذیرش کلیساهای بسیاری در انگلستان و ایالات متحده تاسیس کرد و بنیانگذار جنبش متدیسم شد. همزمان با او مسیحی معتقد دیگری به نام ویلیام ویلبر فورث تمام عمر خود را صرف مبارزه با برده داری در انگلستان کرد و در نهایت توسط مساعی او این پدیده زشت از جامعه انگلستان رخت بر بست. اینان هر دو مسیحیانی معتقد بودند که دعوت و نقش متفاوتی در عرصه‌هایی کاملاً متفاوت داشتند. در کتاب پادشاهان، کنیزی را می‌بینیم که در مورد شفای الهی با سرداری آرامی به نام نعمان سخن می‌گوید و بواسطه سخنان او این سردار نزد نبی خدا البشع می‌رود و در نهایت از بیماری جذام خود شفا می‌یابد. هر یک از این دو نقشی در انجام اراده خدا در زندگی این سردار آرامی دارند و هر یک در مکان و جایگاهی متفاوت قرار گرفته‌اند و نقشه الهی با نقش آفرینی درست هر دو محقق می‌شود. در رساله اول قرنیتان باب ۱۲ آیه ۶ چنین می‌خوانیم: «عملها گوناگونند اما همان خداست که همه را در همه به عمل می‌آورد.»

در کتاب مکاشفه آیه زیبایی با این مضمون وجود دارد: «هر که غالب آید به او از آن منای مخفی خواهیم داد. هم به او سنگی سفید خواهیم بخشید که بر آن نام تازه‌ای حک شده است، نامی که جز بر آن که دریافته‌اش می‌کند شناخته نیست» (مکاشفه ۲: ۱۷). به یک معنا، در آخرت هر کس هویت و جایگاه منحصر به فردی از خدا دریافت می‌کند که نتیجه و محصول حیات او در این جهان و نتیجه دریافت فیض الهی است. این نام که بر هیچکس شناخته نیست چشم‌انداز منحصر به فردی می‌تواند باشد که فرد از زیستن در جهان و رسیدن به هدفی که خدا برایش در نظر داشته یافته است. نیز می‌تواند درک معنایی از زندگی باشد که بسیار شخصی است و کسی دیگر را یارای درکش نیست. این نام را خدا به ما می‌بخشد. در نهایت، معنای زندگی راز ناگشودنی و دسترسی‌ناپذیر است که خدا آن را در گوشمان زمزمه می‌کند.

تنها در پرتو مکاشفه الهی است که انسان می‌تواند معنای زندگی را دریابد، و وجود پدیده‌های هولناک و شرارت جهانشمول و رخدادهایی که معنایی نمی‌توان برای آنها یافت، برای او قابل درک می‌شود. البته در اینجا باید این موضوع را نیز خاطر نشان سازیم که این مباحث بدین معنا نیست که جدا از مکاشفه الهی به هیچ عنوان نمی‌توان معنای زندگی را دریافت. در الهیات مسیحی همچنین مفهومی تحت عنوان مکاشفه عام وجود دارد که بر اساس آن خدا حقایق را در مورد خود و جهان، در نظم خلقت و تفکر انسان و وجدان اخلاقی و دیگر پدیده‌های خلقت آشکار کرده است. به همین سبب انسانها می‌توانند در مورد خدا و معنای زندگی به برخی حقایق دست یابند و نگاهی اجمالی به تاریخ تفکر بشری و جهانبینی‌های گوناگون به ما نشان می‌دهد که بسیاری از آنها برای زندگی قائل به معنا هستند و گاه معنایی متعال هم برای زندگی می‌بینند. اما عملکرد مکاشفه عام محدود و ناقص است و اگرچه حقایق ارزشمندی در اختیار ما می‌گذارد، اما بدون مکاشفه خاص خدا در کتاب مقدس نمی‌توانیم به نگرشی جامع و بسنده در مورد معنای هستی و زندگی دست پیدا کنیم.



درک معنای زندگی همچنین به معنای فعلیت بخشیدن به توان بالقوه‌ایست که در درون ما به ودیعت نهاده شده است. برای درک وظیفه و نیز توان بالقوه و به فعلیت رساندن آن ما به فیض خدا احتیاج داریم و این امر بخشی مهم از کنکاش یک مسیحی برای درک معنای زندگیست. در واقع انسانها رو بسوی تحقق قابلیت‌ها و استعداد‌های ذاتی خود دارند و بخشی از معنای زندگی تحقق این قابلیت‌ها و استعدادها در طول زندگیست.

هرچند مسیحی با درک نقشه خدا برای آفرینش و تجربه کردن نجات به درکی نوین از معنای زندگی دست می‌یابد، اما گویی هر انسان موجودی منحصر به فرد است که باید نقش ویژه و منحصر به فرد خود را نیز در کل خلقت و نقشه الهی دریابد و با انجام آنچه از ویژگی‌های منحصر به فرد خود او نشأت می‌گیرد عملکردی را در خلقت انجام دهد که خاص خود اوست. به عبارت دیگر، معنای زندگی زمانی برای ما به شکلی نوین رخ می‌نمایند که آن جای خالی را که فقط ما قادر به پر کردن آن هستیم، پر نماییم و وظیفه‌ای را که فقط ما قادر به انجامش هستیم انجام دهیم. به عبارت دیگر، درک معنای زندگی همچنین

به معنای فعلیت بخشیدن به توان بالقوه‌ایست که در درون ما به ودیعت نهاده شده است. برای درک وظیفه و نیز توان بالقوه خود و به فعلیت رساندن آن به فیض خدا احتیاج داریم و این امر بخشی مهم از کنکاش یک مسیحی برای درک معنای زندگیست. کتاب مقدس از این موضوع تحت عنوان خوانندگی نیز سخن می‌گوید. انسانهای مختلف در جهان وظایف و خوانندگی‌های مختلفی دارند که با انجام آنها اراده خدا را در جهان انجام داده، گامی هر چند کوچک در استقرار حاکمیت خدا در جهان بر می‌دارند. در واقع، انسانها رو بسوی تحقق قابلیت‌ها و استعداد‌های ذاتی خود دارند و بخشی از معنای زندگی تحقق این قابلیت‌ها و استعدادها در طول زندگیست. مسیحیان باید به این استعدادها به عنوان ودیعتی الهی بنگرند که در تحقق و شکوفایی آن مسئولند و در شکوفایی آنها نه فقط رضای خاطر فردی، بلکه تحقق نقشه الهی در جهان بواسطه آن فرد نیز مطرح است. بنابراین، هر انسانی در این جهان جایگاه و نقش و وظیفه منحصر به فردی دارد که با درک و انجام آن به درکی عمیقتر از معنای زندگی می‌رسد. پس می‌توان گفت که برای مسیحی معنای زندگی واجد بعدی شخصی نیز هست که کلام خدا از آن به عنوان خوانندگی او سخن



در بزرگداشت

ولفهارت پانن برگ

این عناصر دانست.

در کل، تفکر الهیاتی پاننبرگ بر حول دو محور بنیادین عقل و آخرت‌شناسی شکل گرفته است. پس از دوران روشنگری و غالب شدن تفکر خردگرایی، حجیت کتابمقدس به عنوان مکاشفه الهی از سوی منتقدان مسیحیت زیر سؤال رفت. در سیری تاریخی، بخشی مهم از الهیات مسیحی به منظور اجتناب از زیر سؤال رفتن قطعیت ایمان و نیز احتراز از اتکای ایمان بر تحقیقات تاریخی، بنیان ایمان را بر تجربه دگرگون‌کننده درونی قرار داد و آن را مبنایی برای قطعیت بخشیدن به ایمان معرفی کرد. به عبارت دیگر، همانند انقلاب کوپرنیکی در نجوم، تغییری اساسی در الهیات مسیحی پدید آمد و رجوع عقلانی به واقعیت تاریخی جای خود را به تجربه درونی مؤمنان داد. این تأکید در تفکر الهیاتی شلایر ماخر در قرن نوزدهم و تأکید او بر تجربه دینی و در الهیات اگزیستانسیالیستی رودلف بولتمان در قرن بیستم و تأکید او بر مواجهه وجودی با کلام زنده به وضوح دیده می‌شود. پاننبرگ در واکنش به این گرایش نیرومند در الهیات مسیحی، بر این موضوع تأکید می‌کند که حقایق ایمان مسیحی بر بنیانی تاریخی قرار دارد و خدا در تاریخ عینی و در قالب رخداد‌های مشخص تاریخی خود را بر انسان مکشوف ساخته است. از دیدگاه پاننبرگ، تاریخ عرصه و کانون مکاشفه الهیست. اما نکته مهمتر از دیدگاه پاننبرگ این است که با روشهای عقلانی و انتقادی و نیز پژوهشهای تاریخی موشکافانه می‌توان خودانکشافی خدا را در تاریخ مشاهده کرد.



پاننبرگ همچنین تلاش می‌کند تا به الهیات مسیحی همان شأن و منزلتی را ببخشد که پیش از دوران روشنگری داشت، یعنی دگرباره الهیات مسیحی را شاخه‌ای از معارف بشری معرفی می‌کند که باید به وظیفه سترگ جست و جوی حقیقت بپردازد. از نظر او ایمان مسیحی نظریه‌ای در مورد حقیقت است که با طرح نظریه وجود خدا و عمل او در تاریخ و خصوصاً عمل او در زندگی و مرگ و رستاخیز مسیح، به عرصه ادعاهای گوناگون در باب حقیقت قدم می‌گذارد و پاسخی منحصر به فرد در مورد مسئله حقیقت غایی عرضه می‌کند. از دیدگاه پاننبرگ الهیات مسیحی نیز باید همچون دیگر علوم و معارف بشری بر اساس اصول و معیارهای انتقادی مورد بررسی قرار گیرد، چون الهیات نیز داعیه شناخت حقیقت را دارد. او بر این باور است که وظیفه اصلی الهیات مسیحی نشان دادن قدرت تبیین‌کننده حقایق ایمان مسیحی در شناخت جهان هستی و انسجام

و سازواری آن است. این رویکرد پاننبرگ، او را در تقابلی جدی با نگرش پسامردن قرار می‌دهد که در آن هر گونه تلاش برای درک حقیقت از ابتدا محکوم به شکست است و هر گونه فراروایت (metanarrative) نفی می‌شود. از دیدگاه پاننبرگ انسان بدون فراروایت ناپود می‌شود. او با جدیت از فراروایت مسیحیت به عنوان جهانبینی‌ای جامع و عقلانی که سعی در تبیین و توضیح جهان دارد، دفاع می‌کند. اگرچه دیدگاه پسامردن ادعا می‌کند که فراروایتها و جهانبینی‌های گوناگون چون مارکسیسم، روشنگری و لیبرالیسم در تبیین و توضیح هستی و معنای آن شکست خورده‌اند، اما پاننبرگ ابتدا ضرورت وجود فراروایت را مطرح

در پنجم سپتامبر سال ۲۰۱۴، متفکر و الهیدان بزرگ آلمانی، ولفهارت پاننبرگ، چشم از جهان فرو بست. بی‌شک پاننبرگ را می‌توان یکی از بزرگترین الهیدانان معاصر مسیحی دانست، زیرا افکار و آرای الهیاتی او نه تنها تأثیر عمیق و گسترده‌ای بر الهیات مسیحی بر جای گذاشته، بلکه چشم‌اندازهای نوینی را نیز در برابر آن گشوده است. در این یادداشت مختصر، سعی داریم مروری اجمالی بر زندگی و آراء و اندیشه‌های این الهیدان برجسته داشته باشیم.

ولفهارت پاننبرگ در سال ۱۹۲۸ در شمال آلمان متولد شد. او در خانواده و محیطی غیرمسیحی رشد و نمو کرد و مطالعات اولیه وی در سنین نوجوانی و خصوصاً آشنایی‌اش با آثار نیچه، علاقه‌ای عمیق نسبت به فلسفه در او به وجود آورد. پاننبرگ در ایام نوجوانی تجربه عجیبی را پشت سر گذاشت که بعدها خود آن را مهمترین تجربه زندگی‌اش نامید: او در یک بعد از ظهر زمستانی، هنگام غروب آفتاب، در دوردستهای جنگل نوری عجیب دید. پس از نزدیک شدن به آن نور، به ناگاه خود را در اقیانوسی از نور غرقه دید و احساس کرد که آن نور او را از زمین به هوا بلند می‌کند. این تجربه عجیب عرفانی، اعتقاد به وجود خدا را در او ایجاد کرد و بعدها، پس از مطالعات بسیار به این نتیجه رسید که ایمان مسیحی معقولترین شکل از ایمان مذهبی است و به مسیحیت گروید.

پاننبرگ ابتدا در دانشگاه برلین و سپس در بازل به تحصیل الهیات پرداخت و عمیقاً تحت تأثیر آرای الهیدان معاصر خود که در بازل تدریس می‌کرد، یعنی کارل بارت قرار گرفت. اما آشنایی بیشتر وی با اندیشه‌های بارت و خصوصاً شرکت در کلاسهای او منجر به این شد که با نگرشی انتقادی به بازانندی در آرای بارت بنشیند. یکی از دلایل انتقاد پاننبرگ از بارت، نوع نگرش وی به مفهوم مکاشفه بود. از نظر پاننبرگ، مکاشفه الهی نه عاملی متضاد با آفرینش بلکه کامل‌کننده آن است. او میان رستگاری و آفرینش استمرار و پیوستگی می‌دید. مواجهه انتقادی پاننبرگ با بارت، یکی از عوامل شکل‌گیری تفکر الهیاتی مستقل او بود. او سپس در دانشگاه هایدلبرگ مشغول تحصیل شد و به طور خاص تحت تأثیر آرای متفکرین برجسته‌ای چون شلینک و فون‌راد که در آنجا تدریس میکردند، قرار گرفت. از شلینک دیدگاه خاص او را در مورد معرفت‌شناسی، و از فون‌راد دیدگاه خاص او را در مورد اهمیت تاریخ در فرآیند مکاشفه الهی به عاریت گرفت و سپس این اندیشه‌ها را در قالب نظام الهیاتی خودش شرح و بسط بیشتری بخشید.

متفکر دیگری که پاننبرگ از او نیز تأثیری بسزا گرفت، فیلسوف معروف آلمانی هگل است که نگاه او به تاریخ و معرفی تاریخ به عنوان عرصه تجلی حقیقت به طور اعم و حقیقت الهی به طور اخص، یکی دیگر از مفاهیمی است که در نظام فکری پاننبرگ شرح و بسط بیشتری می‌یابد. اما همه متفکرانی که بدانها اشاره کردیم، و نیز کل میراث فلسفی و الهیاتی غرب که پاننبرگ احاطه شگفت‌انگیزی بر آنها دارد، در نظام الهیاتی او به ترکیبی بدیع و شگفت‌انگیز تبدیل می‌شوند. شاید بتوان یکی از ویژگیهای منحصر به فرد پاننبرگ را تفکر خلاقانه او در آمیزش عناصر فکری گوناگون و پدید آوردن نظامی منسجم و یکپارچه از

از دیدگاه پاننبرگ، تاریخ عرصه و کانون مکاشفه الهیست. اما نکته مهمتر از دیدگاه پاننبرگ این است که با روشهای عقلانی و انتقادی و نیز پژوهشهای تاریخی موشکافانه می‌توان خودانکشافی خدا را در تاریخ مشاهده کرد.

می‌کند و سپس این فراروایت را حقیقت مکاشفه شده الهی در تاریخ و خصوصاً در شخصیت و تعالیم و رستاخیز مسیح معرفی می‌نماید.

یکی دیگر از مفاهیم کلیدی در تفکر پاننبرگ مفهوم آخرت‌شناسی و درک آخرت‌شناسانه او از آموزه‌های مسیحی است. از دیدگاه او حقیقت در جوهرهای تغییرناپذیری که ورای جریان زمان قرار دارند، نیست بلکه حقیقت ماهیتی تاریخی دارد و از بعدی آخرت‌شناختی برخوردار است. از نظر او تا زمان فرا رسیدن آخرت (eschaton) یا پایان تاریخ، حقیقت پیوسته محدود و ناقص است و ادعاهای مختلف در مورد حقیقت قطعیت ندارند. الهیات نیز نمی‌تواند حقیقت خدایی را که در پایان تاریخ به شکل کامل و آشکار بر همگان عیان خواهد شد، در حال حاضر به شکل کامل بیان کند. او خدا را وجودی می‌داند که از ساحت ابدیت و آینده به سوی ما می‌آید و در تاریخ عمل می‌کند. از دیدگاه او، خداوندی خدا به شکل غایی در آخرت محقق خواهد شد اما در زندگی و رستاخیز عیسی ناصری، خدا وارد تاریخ بشری شده و خصوصاً رخدادهای رستاخیز مسیح، حضور آخرت و آینده در زمان حال است، و خود این رخداد، زمینه تحقق آخرت را فراهم می‌سازد.

بنا بر این، از این چشم‌انداز عقلگرایانه و آخرت‌شناسانه، پاننبرگ به بازاندیشی در آموزه‌های مختلف ایمان مسیحی می‌پردازد و درک خود را از آنها شرح و بسط می‌دهد. یکی از این آموزه‌ها که پاننبرگ رویکرد بدیعی نسبت به آن دارد، آموزه تثلیث است. پاننبرگ در مجموعه سه جلدی الهیات نظام‌مند خود اساساً بحث خود را در مورد خدا بر خلاف اکثر کتب الهیات نظام‌مند، نه با بحث در مورد وحدانیت خدا و صفات او، بلکه بر اساس مکاشفه خدا در سه شخص تثلیث آغاز می‌کند. بحث او نیز در باب تثلیث بر رخدادهای نجات آن گونه که در زندگی و پیام عیسی آشکار شده، متمرکز می‌شود و سپس بر اساس مکاشفه خدا در کل تاریخ نجات، شرح و بسط می‌یابد. سپس تمایز سه شخص تثلیث در عین اتحادشان و اتکای متقابل آنها در تاریخ نجات مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از آن به بحث در باب وحدانیت خدا و صفات او می‌پردازد. در کل، در نظام الهیاتی پاننبرگ همانند الهیدانان برجسته معاصر وی، همانند بارت و مولتمان و رانر، آموزه تثلیث اهمیتی محوری دارد.

پاننبرگ در مورد مسیح‌شناسی نیز رویکرد جالبی دارد: او در کتاب «عیسی: خدا - انسان» و نیز در الهیات نظام‌مند خود در مورد مسیح به عنوان لوگوس یا عامل وحدت‌بخش به کل خلقت سخن می‌گوید که از قالب یک اصل کیهانی به در آمده و در هیئت شخصیت تاریخی عیسی ناصری وارد تاریخ می‌شود. پاننبرگ تأکید خاصی بر رخدادهای رستاخیز مسیح دارد و آن را مهر تأیید خدا بر مأموریت عیسی می‌داند. از نظر او در این رخدادهای عیسی در بطن تاریخ، آن دگرگونی آخرت‌شناسانه را که سرنوشت مقدر بشریت است، تجربه کرد.

پاننبرگ در مورد دیگر آموزه‌های ایمان مسیحی نیز رویکردی بدیعی و منحصر به فرد نشان می‌دهد و در چشم‌اندازی جدید به بررسی آموزه‌های گوناگون می‌پردازد. اما تأملات و اندیشه‌پردازیهایی او در مورد آموزه‌های

مکاشفه، کلیساشناسی، روح‌القدس و انسان‌شناسی از جذابیت خاصی برخوردار است. او تأملات ارزشمندی نیز در مورد رابطه علم و ایمان دارد و کتابی را نیز در این زمینه به نگارش درآورده است.

آثار پاننبرگ در محافل الهیاتی و نیز در بین اندیشمندان گوناگون از ابعاد و زوایای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته و او یکی از بحث‌انگیزترین و مطرح‌ترین متفکران مسیحی عصر حاضر محسوب می‌شود. از سوی دیگر، الهیدانان و متفکران بسیاری نیز آرا و اندیشه‌های او را مورد نقد قرار داده و برخی از مهمترین ابعاد تفکر او را زیر سؤال برده‌اند. در سال ۱۹۸۹، الهیدان برجسته آلمانی، ابرهارد یونگل، در نقد یکی از وجوه تفکر پاننبرگ مقاله‌ای منتشر کرد که می‌توان آن را یکی از مهمترین انتقاداتی دانست که بر نگرش الهیاتی او وارد شده است. یونگل در این مقاله، در عین صحنه گذاشتن بر دستاوردهای مهم پاننبرگ در عرصه الهیات مسیحی، به این موضوع اشاره می‌کند که خدا فقط موضوع شناخت بشر نیست و هرگونه مواجهه انسان با خدا، علاوه بر بعد عقلانی، مستلزم عمل ایمان است که او آن را به منزله تسلیم به خدا و تصدیق واقعیت وجودی انسان چنان که هست، می‌داند. یونگل شناخت اصیل و حقیقی خدا را بدون عمل ایمان و بدون مواجهه‌های وجودی با خدا ناممکن می‌داند و جمله‌ای معروف از لوتر نقل می‌کند که: «بدون ایمان، در مورد خدا هیچ نمی‌توان دانست.» از نظر یونگل اگرچه آن چه به آن ایمان داریم از خود عمل ایمان ورزیدن مهمتر است، اما پاننبرگ با تأکید بیش از حد بر بعد عقلانی و تاریخی حقیقت خدا و حقایق مکاشفه، از بعد وجودی و عامل تصمیم و تسلیم در برابر خدا غافل شده است. منتقدان دیگر نیز انتقادات دیگری بر دیگر ابعاد اندیشه پاننبرگ وارد دانسته‌اند. برای مثال، دیدگاه او در مورد خطاناپذیری کتابمقدس و حجیت آن از سوی بسیاری مورد انتقاد قرار گرفته است. از نظر پاننبرگ، در فضای فکری معاصر نمی‌توان حجیت کتابمقدس را به شکل سنتی در ابتدای اندیشه‌پردازیهایی الهیاتی قرار داد و پیشنهاد او این است که حجیت کتابمقدس را نه به عنوان یک پیش‌فرض مسلم الهیاتی، بلکه به عنوان هدف باید در نظر گرفت که البته این دیدگاه در تقابل با رویکرد کلاسیک الهیات پروتستان قرار می‌گیرد.

علیرغم همه این مباحث و با وجود ابعاد بحث‌انگیز و گاه بس غامض در تفکر پاننبرگ، دستاوردهای بزرگ این اندیشمند برجسته در الهیات معاصر انکارناپذیر است. او الهیدانی بود که رسالت اصلی خود را این می‌دانست که در عرصه سنجش آرا و اندیشه‌ها، تعریف و تبیین عقلانی از ایمان مسیحی ارائه دهد و با بیان روشن حقایق مکاشفه الهی با زبانی امروزی، بر صلابت و کارآمدی ایمان مسیحی و نقش مهم آن در تنویر تجربه ما از جهان به عنوان یک کلیت واحد تأکید کند. او بر آن بود که الهیات مسیحی باید بر تمامی قلمروهای زندگی و نیز بر تمامی شاخه‌های علوم که به شکلی با مسئله جست و جوی ایمان مربوطند، تأثیر بگذارد. پاننبرگ با درک عمیق مفاهیم و پیش‌فرض‌های روشنگری و نیز تفکر پسامدرن، بار دیگر جست و جوی حقیقت غایی و ادعای مسیحیت در این مورد را به کانون اندیشه‌پردازیهایی الهیاتی تبدیل کرد.

یادش گرامی باد.



هنر رهبری



مالکوم وِبر، رهبری برجسته و نظریه پردازی شناخته شده در حیطه رهبری مسیحی است که آثار متعددی در زمینه رهبری به نگارش درآورده و خادمان و رهبران بسیاری زیر نظر او تحت تعلیم و تربیت قرار گرفته‌اند. در ادامه دو مقاله از او را که به برخی مقولات و مفاهیم رهبری مسیحی می‌پردازند، تقدیم خوانندگان عزیز می‌کنیم.

دو مسئولیت اساسی یک رهبر

دومین مسئولیت ویژه یک رهبر، تربیت رهبران دیگر است. تربیت رهبران دیگر یک انتخاب دلخواه نیست. در واقع نادیده گرفتن این مسئولیت خطیر منجر به متوقف شدن رشد دراز مدت یک سازمان و زمین گیر شدن آن می‌شود. اما در صورت توجه کافی به موضوع تربیت رهبران، سازمان می‌تواند برای مدتی طولانی خدمتی مفید و مؤثر داشته باشد.

- رهبر باید به‌خوبی بداند که آیا اعضای گروه او در کل توان بالقوه برای تحقق بخشیدن به رؤیا را دارند یا خیر. او در جایگاهی قرار دارد که بهتر از هر کس دیگری از تناقضات و شکافهای موجود در این مورد آگاه است.

- رهبر همچنین در جایگاهی قرار دارد که بهتر از هر کس دیگر درکی واقع‌بینانه از نیازهای آینده دارد و نیز می‌داند رهبران فعلی و نیز رهبران در حال شکل‌گیری، برای رفع این نیازها چه قابلیت‌هایی را باید کسب کنند. اگرچه او شخصاً در همه ابعاد شکل‌گیری شخصیت آنها نقش ندارد، اما باید در تعیین شکل و محتوای رهبری آنها نقش داشته باشد.

- تربیت رهبران صرفاً تدارک و اجرای مجموعه‌ای از برنامه‌های تربیتی نیست بلکه در وهله نخست جا انداختن یک فرهنگ سازمانی است، یعنی استقرار و قوام بخشیدن به مجموعه‌ای از باورها، ارزشها، نگرشها و اعمال مشترک (افسیان ۴: ۱۱-۱۶). رشد و تقویت این فرهنگ با خود رهبر شروع می‌شود و سطح آن نیز از میزان قابلیت و توانمندیهای او نمی‌تواند فراتر رود.

- رهبر واجد خصایصی استراتژیک و اندیشه‌هایی خاص است که باید شخصاً آنها را به رهبران نسل بعدی منتقل سازد تا خدمت او بتواند تداوم یافته، رشد کند (دوم تیموتائوس ۳: ۱۰-۱۷). رهبری برجسته، بنا به تعریف، تنها کسی است که می‌تواند توجه کافی به رهبران برجسته بعد از خود نشان دهد. تحقیقات نشان می‌دهند که اکثر رهبران چنان درگیر انجام خدمات عملی می‌شوند که این وظیفه مهم را از خاطر می‌برند.

بسیاری از وظایف مدیریتی از جمله تخصیص منابع، گماردن افراد به انجام وظایف با اولویت بالا، شرح وظایف، طراحی پروژه‌ها و ارزیابی روند کاری و پیشرفت، ریشه در این دو مسئولیت اصلی رهبر دارند. بنابراین، رهبر باید بسیار مراقب باشد که آنقدر درگیر خدمات روزمره نشود که از انجام این دو وظیفه اساسی خود غافل بماند (اعمال ۶: ۱-۴).

اگر تنها دو کار باشد که باید به عنوان یک رهبر آنها را خوب انجام دهید، به جا آوردن درست این دو مسئولیت اساسی است!

هر رهبری به‌خوبی می‌داند که در طول روز هرگز نمی‌تواند به تمامی مسائلی که توجه او را به خود جلب می‌کنند، شخصاً وقت دهد. پس برای اینکه رهبری تاثیرگذار باشد، باید به دیگران مسئولیتهایی بسپارد و در صورت لزوم، حق تصمیم‌گیری در برخی زمینه‌ها را نیز به آنان واگذار کند.

با این حال، مسئولیتهای خاصی وجود دارند که یک رهبر نمی‌تواند به‌راحتی به دیگران واگذار کند. اما خوشبختانه تعداد این مسئولیتهای چندان هم زیاد نیست. رهبر خوب در واقع باید توجه خود را به طور خاص به دو قلمرو اساسی معطوف سازد که عبارتند از: داشتن دید و رؤیا و تربیت رهبران دیگر.

نخستین مسئولیت ویژه یک رهبر آن است که خط مشی و جهت خدمت را مشخص کند:

- رهبر است که رؤیای یک کلیسا یا سازمان را تعیین و مشخص می‌کند. در حالی که اشخاص بسیاری می‌توانند و باید در مشخص شدن یک رؤیا نقش داشته باشند، اما این نقش ویژه رهبر اصلی است که چشم‌اندازهای معتبر و مهمی را که در پیرامون آن رؤیا وجود دارد، با هم ترکیب کند و به رؤیا شکل دهد. رهبر باید در صورت نیاز رؤیای اصلی را از نو تعریف کند و یا به آن شکل دهد.

- رهبر رؤیا را به شکلهای آشکار و پنهان منتقل می‌کند. او در بهترین جایگاه ممکن برای تعیین یک رؤیا قرار دارد و اوست که می‌داند چگونه باید در دراز مدت رؤیا را به گونه‌ای منتقل کند که بیشترین تأثیر را بر اطرافیان بگذارد. او روشنترین درک و بینش را از آن تصویر بزرگ دارد و معمولاً او کسی است که پیامی منسجم و استراتژیک دارد که جمعی بزرگ را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

- رهبر کسی است که برای تحقق یک رؤیا و همسو کردن دیگران در جهت جامعه عمل پوشاندن به آن قدم اول را برمی‌دارد. همسو کردن یعنی اینکه دیگران نیز رؤیا را به‌خوبی درک کنند و آن را از آن خود بدانند. رهبر بنا به تعریف تنها کسی است که چشم‌اندازی جامع (اگرچه ناقص) از همه افراد و منابعی دارد که می‌تواند برای تحقق رؤیا به‌کار گرفته شوند. همچنین او تنها کسی است که چشم‌اندازی جامع در مورد روابطی دارد که می‌تواند بالقوه به همه کمک کند تا برای تحقق رؤیا با روشن‌بینی و اتحاد رو به جلو حرکت کنند.



روبرو شدن با واقعیت

ممکن است به خاطر مشغولیت‌های زیاد، فقدان صبر و تحمل، یا تنبلی، از پرداختن به مشکلی که حل آن مستلزم تلاش طولانی و جانفراست، خودداری کنند.

در پی واقعیت بودن کار آسانی نیست. انسانها برای اجتناب از رویارویی با واقعیت یا برای تحریف آن، به ترفندهای نامحدود و متنوعی متوسل می‌شوند. به برخی مثالهای ذیل توجه کنید:

- کلیسایی که حضور و قدرت ملزم‌کننده روح‌القدس در آن دیده نمی‌شود، تأثیر فرهنگ پیرامون را علت عدم موفقیت خدمت خود می‌داند، در حالی که علت اصلی نبود دعای کافی در آن کلیساست.

- گروهی که اسیر سنتهای مخرب است، نظرات گروه دیگری را که از آنها به‌خاطر فقدان حکمت در عملکردشان انتقاد می‌نماید، به‌شدت رد می‌کند و بدین گونه از روبرو شدن با مشکل اصلی طفره می‌رود.

- برخی رهبران ممکن است شعارهایی دهن پرکن و سخنانی مسحورکننده به مردم بگویند و این گونه آنها را به‌شکلی سطحی به هیجان آورند تا این واقعیت را که از طرف خدا هدایت مشخصی برای مسیر خدمتی خود ندارند، پوشیده نگاه دارند.

- ممکن است برخی رهبران برای مقابله با کسانی که آنان را به چالش می‌کشند، مقام، تحصیلات و قدرت خود را به رخ آنها بکشند تا بدین گونه مرعوبشان سازند (برای مثال، رجوع کنید به یوحنا ۹: ۲۸-۳۴).

در کوتاه مدت، اجتناب از رویارویی با واقعیت، آسانتر و کم‌دردتر است اما در دراز مدت، بابت چنین عملکردی بهای سنگینی باید پرداخت کرد. در پی واقعیت بودن واقعیت مستلزم داشتن صداقت، بینش، جرأت و صبر است. رهبران خوب به دیگران کمک می‌کنند تا با واقعیت روبرو شوند، مسئولیت بپذیرند و به مسئله اصلی بپردازند. این امتیاز و دعوتی ست عالی که یک رهبر از خدا دریافت می‌کند.

اغلب، کلیساها و سازمانهای مسیحی درگیر مسائلی می‌شوند که مسائل واقعی نیستند. یک مسئله واقعی، مسئله‌ای کلیدیست که کلیسا یا سازمان‌هایی مسیحی باید با آن روبرو شود یا اینکه فرصتی کلیدی برای پیشرفت و تحول است که باید آن را کشف کند. نقش عمده یک رهبر در واقع توجه و تمرکز بر مسائل واقعی در هر موقعیت و زمان است.

رهبران خوب به انسانها کمک می‌کنند تا با واقعیت روبرو شوند و باورها، ارزشها، نگرشها و اعمال خود را به گونه‌ای تغییر دهند که توان پرداختن به مسائل و فرصتهای واقعی را داشته باشند. برخلاف فریسیان که مهارت خاصی در اجتناب از رویارویی با واقعیت و تحریف آن داشتند، عیسی پیوسته توجه مردم را به مسائل واقعی معطوف می‌کرد:

پس فریسیان و علمای دین از عیسی پرسیدند: «چرا شاگردان تو طبق سنت مشایخ رفتار نمی‌کنند و با دستهای نجس غذا می‌خورند؟» او پاسخ داد: «اشعیا درباره شما ریاکاران چه خوب پیشگویی کرد! چنانکه نوشته شده است: «این قوم با لبهای خود مرا حرمت می‌دارند اما دلشان از من دور است. آنان بیپوده مرا عبادت می‌کنند و تعلیمشان چیزی جز فرایض بشری نیست. « شما احکام خدا را کنار گذاشته‌اید و سنتهای بشری را نگاه می‌دارید.

پرداختن به واقعیت مستلزم این است که یک رهبر از بینش و جسارت بسیار برخوردار باشد: در وهله نخست، بینش برای تشخیص مسئله واقعی، و سپس، جسارت برای پرداختن به واقعیت. یک رهبر برای رسیدن به موفقیت در این زمینه، باید از صداقت بسیار نیز برخوردار باشد. شاید زمانی مشکل اصلی سازمان شخصیت و عملکرد نادرست خود او بوده و او باید با ضرورت تغییر خود روبرو می‌شده است. علاوه بر این، پرداختن به واقعیت، مستلزم صبر و تحمل است و مشکل واقعی را به‌ندرت می‌توان به شتاب و به آسانی حل کرد. در بسیاری از گروهها، توان سازمانی قابل ملاحظه‌ای صرف اجتناب از رویارویی با واقعیت یا تحریف آن می‌شود. علت این امر می‌تواند انگیزه‌های نادرست باشد یعنی اشخاص به‌خاطر ترس از دست دادن قدرت، نفوذ یا پول، گاهی از آشکار شدن مسئله واقعی اجتناب می‌کنند. برای مثال، فریسیان به‌خاطر محبوبیت و شهرت فزاینده عیسی، می‌ترسیدند تسلط خود را بر مردم از دست بدهند (یوحنا ۱۲/۱۹: ۱۵: ۱۰). در نتیجه تلاش می‌کردند تا این واقعیت را که حقیقت و قدرت خدا در خدمت عیسی دیده می‌شد، بپوشانند (یعنی آنچه را که در زندگی و خدمت خود آنان دیده نمی‌شد). بنا بر این، فریسیان بر این موضوع تأکید می‌کردند که آنان خودشان روز شنبات را نگاه می‌دارند اما عیسی برای این روز حرمتی قائل نیست (متی ۱۲: ۱-۴؛ لوقا ۱۳: ۱-۱۷؛ یوحنا ۱۴: ۱-۵؛ یوحنا ۹: ۱۴-۱۶).

همچنین ممکن است از ترس اینکه برملا شدن واقعیتی منجر به بروز تعارضاتی شود، رهبران از روبرو شدن با آن واقعیت احتراز کنند. یا





اهمیت حیاتی مطالعه

برای رهبران مسیحی

ریک وارن

«پولس رسول کسی است که پیوسته تحت الهام روح القدس قرار دارد، اما باز طومارهایش (یا کتابهایش) را می‌خواهد. او بیش از سی سال موعظه کرده است، اما باز طومارهایش را می‌خواهد. او خداوند را روبرو دیده است، اما باز طومارهایش را می‌خواهد. او به آسمان بالا رفته و حقایق را شنیده که سخن گفتن از آنها جایز نیست، اما باز طومارهایش را می‌خواهد. او بخش مهمی از عهدجدید را به نگارش درآورده، اما باز طومارهایش را می‌خواهد.»

اسوالد ساندرز در کتاب "رهبری روحانی" می‌گوید: «کسانی که مشتاقند از نظر روحانی و فکری رشد کنند پیوسته در حال مطالعه هستند.» من زندگی‌نامهٔ جان وسلی و جاناتان ادواردز را مطالعه کرده‌ام. آنها هر دو متفکران بزرگی بودند. ایشان در سفر از جایی به جای دیگر، در حالی که بر اسب سوار بودند، با مطالعهٔ پیوسته کتابهای مختلف، ذهنشان را دائماً تازه نگاه می‌داشتند. آنها هر کجا که می‌رفتند، کتابی همراهشان بود. نقاشی‌ای از جان وسلی را به یاد می‌آورم که در آن او در حالی که سوار بر اسب است در حال خواندن کتابی است و حتی نگاه نمی‌کند اسبش کجا می‌رود.

رهبران، اشخاصی اهل مطالعه هستند. هر رهبر موفق زیاد کتاب می‌خواند. البته همهٔ کتاب‌خوانان رهبر نیستند، اما همهٔ رهبران کتاب‌خوانند. اشخاص بسیاری اهل مطالعه‌اند، اما رهبر نیستند. اگر می‌خواهید رهبری موفق باشید باید خیلی جلوتر از کسانی بیاندیشید که آنها را رهبری می‌کنید. در مورد لزوم مطالعه لاقول چهار دلیل می‌توان ذکر کرد.

برای الهام گرفتن و انگیزه پیدا کردن باید مطالعه کنید

هارولد اوکنگا می‌گوید: «برای اینکه مخازن الهام در وجودتان دوباره پر شود، مطالعه کنید.» ویلیام لانگ، نویسندهٔ کتاب "کمال مسیحی" و برخی آثار کلاسیک دیگر، می‌گوید: «تاثیر خواندن مطالب حکیمانه و موضوعات مربوط به شخصیت روحانی کمتر از دعا نیست. مطالعه بهترین روش برای اعتلای درونمان است. خواندن چنین مطالبی ذهن ما را تنویر می‌بخشد، ما را آرام می‌کند، درونمان را یکپارچه می‌سازد، ذهنمان را انسجام می‌بخشد و ما را برمی‌انگیزد تا بیشتر تلاش کنیم. می‌گویید شخص را از دوستانش می‌توان شناخت. اما طریق بهتر برای شناخت

در سرزمین فلسطین دو دریاچه وجود دارد که تفاوت زیادی با هم دارند. یکی از این دو، "دریاچهٔ جلیل" نام دارد که سرشار از آب و حیات است. اطراف آن را درختان و گیاهان بسیار فرا گرفته و هنوز هم ماهیان بسیار در این دریاچه صید می‌شوند. نام دریاچهٔ دیگر، "دریای مرده" است که دقیقاً مانند اسمش دریاچه‌ای مرده محسوب می‌شود. در آن اثری از زندگی نیست و اطرافش نیز عاری از حیات است. دریاچهٔ جلیل در قسمت شمالی سرزمین فلسطین قرار دارد و آب از کوههای لبنان به سوی آن جاری است. این آبها وارد قسمت شمالی دریاچه شده، از قسمت جنوبی خارج می‌شوند. سپس به رود اردن سرازیر شده، به دریای مرده می‌ریزند. در واقع، آب پیوسته وارد دریای مرده می‌شود اما از آن خارج نمی‌گردد. از همین رو، این دریاچه حالتی ساکن و مرده دارد. درسی که می‌خواهم از مقایسهٔ این دو دریاچه بگیرم این است که اگر بین آنچه دریافت می‌کنیم و آنچه به دیگران می‌دهیم تعادل وجود داشته باشد، طراوت و نشاط بر زندگی ما حاکم خواهد بود.

دوستی می‌گوید: «اگر آنچه دریافت می‌کنید بیش از چیزی باشد که به دیگران می‌دهید برای اینکه بتوانید ادامه دهید باید راهی بیابید که از آنچه دارید به دیگران ببخشید.» بله، باید بین این دو تعادلی وجود داشته باشد. برخی مسیحیان پیوسته در حال دریافت کردن‌اند اما چیز زیادی از آنها به دیگران نمی‌رسد. آنها پیوسته در حال شرکت در جلسات مطالعهٔ کتاب مقدس‌اند. دائماً می‌آموزند و تغذیه می‌شوند، اما هیچ خدمتی نمی‌کنند. مشکلی که ما شبانان و رهبران کلیسا داریم نقطهٔ مقابل وضع این عزیزان است. ما پیوسته در حال تغذیه و دادن به دیگران هستیم، و اگر به اندازهٔ کافی تغذیه نشویم و دریافت نکنیم، خشک خواهیم شد.

پولس نامهٔ دوم خود را به تیموتائوس از زندان نوشت. او در پایان نامه‌اش به تیموتائوس می‌گوید: «هنگام آمدنت قبایی را که نزد کارپوس بر جا گذاشتم با خود بیاور و نیز طومارهایم را و بخصوص نوشته‌های پوستین را» (دوم تیموتائوس ۴: ۱۳). پولس رسول در پایان عمرش، هنگامی که در زندان است، تقاضای دو چیز می‌کند: «قبای... و نیز طومارهایم را.» واعظ معروف اسپر جان در تفسیر این آیات چنین می‌گوید:

هر شخصی کتابهایی است که می‌خواند.» در مورد خودم باید بگویم کمتر چیزی می‌تواند مانند یک کتاب خوب مرا از حالت سستی و رخوت بیرون آورد. مطالعه یک کتاب خوب قوه خلاقه را در من بیدار می‌کند. بنابراین، یکی از مهمترین عللی که سبب می‌شود من به مطالعه یک کتاب خوب روی آورم، نیاز به الهام است.

برای افزایش مهارت‌هایتان باید مطالعه کنید

نویسنده معروف، آلدنوس هاکسلی می‌گوید: «کسی که می‌داند چگونه مطالعه کند قادر است توانمندپیش را افزایش دهد، هستی‌اش را به شکل‌های متنوع‌تری تجربه کند، و زندگی غنی‌تر، پرمعنا تر و جالب‌تری داشته باشد.» مطالعه همان نقشی را برای اندیشه ما بازی می‌کند که ورزش برای بدن ما. ذهن شبیه ماهیچه است؛ هر اندازه آن را بیشتر به کار بگیرید، قویتر می‌شود. شما هر کاری هم که بکنید، از بیشتر ظرفیت مغز خود استفاده نخواهید کرد. تاکنون هیچ‌کس به‌خاطر استفاده زیاد از مغزش از پا در نیامده است.

شما نیز باید به عنوان یک خادم خدا مانند هر متخصص دیگری مهارت‌هایتان را پیوسته توسعه دهید. خواندن کتابهای مفید یکی از راههای رسیدن به این هدف است. فهرستی از مهارت‌هایی که در خدمت خود به آنها نیاز دارید تهیه کنید. سپس در آن حوزه‌ها شروع به مطالعه نمایید.

برای آموختن از دیگران باید مطالعه کنید

آموختن از تجربیات خودمان کاری حکیمانه است، اما آموختن از تجربیات دیگران، حکیمانه تر. همه ما از مدرسه تجربیات زندگی، یعنی از مکتب آزمایش و خطا، درسهای بسیار آموخته‌ایم. اما این وقت را نداریم که خودمان شخصاً همه تجربیات را از سر بگذرانیم. سقراط می‌گوید: «برای اینکه برای پیشرفت خودتان کمال استفاده را از زمان بکنید، از یافته‌های دیگران بهره‌برگیرید تا آنچه دیگران برای رسیدن به آن زحمت کشیدند به آسانی در اختیارتان قرار گیرد.» وقت خود را صرف مطالعه آنچه دیگران آموخته‌اند، بکنید. آنگاه آنچه را دیگران با مشقت فراگرفته‌اند، آسانتر خواهید آموخت.

حقیقت این است که شما می‌توانید از هر کسی بیاموزید. لازم نیست با آنچه اشخاص انجام می‌دهند موافق باشید. اما هر کس می‌تواند چیزی به شما بیاموزد. ما باید اندیشه‌های مفید بسیار را از منابع مختلف جذب کنیم و آنها را در چارچوبی جدید قرار دهیم. این کار خلاقیت نام دارد. حقیقت همیشه در پیرامون ماست. در واقع اندیشه‌های جدید وجود ندارند؛ خلاقیت یعنی استفاده از اندیشه‌های موجود و بکارگیری آنها بطریقی نوین.

برای به‌روز بودن در جهانی که پیوسته در حال تغییر است باید مطالعه کنید

اگر مطالعه را یکی از شاخصهای رشد فردی شبانان در نظر بگیریم، باید بگوییم بسیاری از شبانان پس از فارغ التحصیلی از مدارس علوم دینی، دیگر کاری با مطالعه ندارند، و در نتیجه از یکی از شاخصهای مهم رشد فردی محروم می‌مانند. آنها مطالب جدید نمی‌خوانند، در حالی که باید هر هفته برای دیگران سخن بگویند. در دنیای معاصر، شبانان اگر مواظب نباشند خیلی زود از روند تحولات عقب می‌مانند. این روند چنان سریع

است که شما ممکن است امروز کتابی علمی تألیف کنید و در همان حینی که کتابتان برای چاپ آماده می‌شود به علت یافته‌های جدید علمی، قدیمی محسوب شود.

نمی‌توانید تمام زندگی خدمتی خود را با تکیه بر آنچه در مدرسه علوم دینی یا دانشگاه آموخته‌اید، بگذرانید. باید پیوسته در حال رشد باشید و مطالعه کنید. (این موضوع طبعاً در مورد بسیاری از رهبران و شبانان کلیساهای ایرانی که از تحصیلات رسمی در علم الهی برخوردار نیستند، از اهمیت دوچندان برخوردار است - مترجم)

- با توجه به همه مطالب بالا می‌خواهم توصیه‌هایی به شما بکنم تا بیشترین بهره را از مطالعات خود ببرید:

- عادات مطالعه خود را تحلیل کنید تا پی ببرید چه کتابهایی را بیشتر مطالعه می‌کنید و نیاز دارید چه کتابهای دیگری مطالعه کنید.

- آگاهانه برای مطالعه برنامه‌ریزی کنید. سپس هر کجا که هستید گلچینی از کتب مفید را مطالعه کنید.

- سعی کنید کتابهای متنوع و متفاوتی بخوانید. نیز کتب کسانی را بخوانید که با نظراتشان موافق نیستید. از این طریق افق اندیشه شما گسترش می‌یابد.

- نکات مهم را در کتاب‌هایتان علامت گذاشته، یادداشت بردارید. اگر از کتب الکترونیکی استفاده می‌کنید می‌توانید مطالب مورد نظرتان را هایلایت و یا ضبط کنید.

- باید بدانید چه کتابی را نباید خواند. از آثار نویسندگان مورد علاقه‌تان بخوانید و با مطالعه مقدمه کتابها یا خلاصه آنها که در پشت جلد ذکر می‌شود و نیز بررسی کتابنامه سعی کنید دریابید آیا کتابی ارزش خواندن دارد یا نه.

- با مطالعه مجلات یا مقالاتی که به بررسی کتب می‌پردازند یا خلاصه آنها را ذکر می‌کنند می‌توانید در مدت زمانی کمتر، از محتوای کتابهای بیشتری آگاه شوید.

- سعی کنید کتابخانه‌ای داشته باشید، که می‌تواند بنا بر ترجیح شما متشکل از کتب چاپی یا الکترونیکی باشد. سعی کنید بیشتر کتب مرجع را گردآوری کنید.

مهم‌تر از همه، به یاد داشته باشید که کتاب مقدس باید نخستین اولویت ما در مطالعه باشد. ممکن است آنقدر مشغول خواندن کتب دیگر شوید که دیگر کتاب مقدس نخوانید. قبل از مطالعه هر کتاب دیگر، وقت خود را به خواندن کتاب مقدس بدهید. کتاب مقدس برای پاهای ما چراغ و برای راههای ما نور است. ما نیاز داریم بیش از هر چیز دیگر به مطالعه کتاب مقدس بپردازیم.

اگر می‌خواهید رهبری در حال ترقی در جنبشی سالم باشید، پیوسته مطالعه کنید. این تنها راه ماندن در صحنه است.

گزینه‌هایی در باب رهبری

رابرت گرین لیف

رهبر خوب باید نخست خادم خوب باشد.

RG

ماکس دی پری

نخستین وظیفه یک رهبر، تعریف واقعیت است و آخرین وظیفه‌اش قدردانی از دیگران. مابین این دو، وظیفه او خدمت کردن است.

MD

دیوید شلوس

رهبر واقعی به دیگران کمک می‌کند تا خود را نه تنها آن‌گونه که هستند ببینند، بلکه آن‌گونه که می‌توانند باشند.

DS

ویلیام آرتور وارد

پیش از شنیدن، ساکت باش؛
پیش از آموختن، بشنو؛
پیش از آماده شدن، بیاموز؛
پیش از خدمت کردن، آماده شو
پیش از رهبری کردن، خدمت کن.

WA

هنری میلر

رهبر واقعی نیازی به رهبری کردن ندارد بلکه به این قانع است که راه را نشان دهد.

HM

ادوارد دمینگ

مهمترین سرمایه یک سازمان، خلاقیت و ابتکار عمل آنهاست و مسئولیت خطیر رهبری، پرورش این خصلت اعضا تا به حد اعلی.

ED

هارولد کوشنر

هدف زندگی نه کسب پیروزی بلکه رشد است و سهیم کردن دیگران در آنچه یافته‌ایم.

HK

روی سین

وقتی منتظر خدا می‌مانی، فرامی‌گیری که به مسائل از چشم‌انداز او نگاه کنی و با سرعت مورد نظر او حرکت کرده، مطابق فرمانش عمل کنی. زمان انتظار کشیدن برای خدا، زمان رشد و فراگیری‌ست. وقتی قلب خود را آرام می‌کنی، به آرامش او داخل می‌شوی؛ وقتی ضعف خود را احساس می‌کنی، قوت او را دریافت می‌نمایی؛ وقتی از خواست خود چشم می‌پوشی، دعوت او را می‌شنوی؛ وقتی می‌خواهی بالا بروی، باد روح القدس است که تو را بلند می‌کند؛ وقتی رو به جلو گام برمی‌داری، زمان‌بندی او را درک می‌کنی و وقتی دست به عمل می‌زنی، تنها کارهایی را انجام می‌دهی که او از تو می‌خواهد.

RS

جان ماکسول

یک رهبر با مردم زندگی می‌کند تا از مشکلاتشان آگاه شود و با خدا زندگی می‌کند تا این مشکلات را حل کند.

JM

ویلیام آرتور وارد

هیجان بزرگ زندگی، آموختن است؛
هدف زندگی، رشد کردن است؛
ماهیت زندگی، تغییر کردن است؛
چالش بزرگ زندگی، غالب شدن است؛
جوهر زندگی، توجه به دیگران است؛
فرصت بزرگ زندگی، خدمت کردن است؛
راز زندگی، شهامت داشتن است؛
مزه زندگی، دوستی است
و زیبایی زندگی، بخشیدن است.

WA

TW

مهمترین ملاک سنجش قابلیت یک فرد این است که بینیم خودش را هر روزه چگونه رهبری می‌کند.

HS

من نمی‌توانم به شما فرمول موفقیت را بگویم، اما فرمول شکست این است: سعی کنید همه را خشنود سازید!

NT

بهترین رهبران از داستانها استفاده می‌کنند تا به این سه سؤال ساده پاسخ دهند: من کیستم؟ ما کیستیم؟ کجا می‌رویم؟ داستان شما به عنوان یک رهبر چیست؟

رهبر خدا ترس، با درک ضعف خود، قوت می‌یابد، با قرار گرفتن زیر اقتدار خدا، اقتدار پیدا می‌کند، با کنار گذاشتن نقشه‌های خود، هدایت می‌یابد، با دیدن نیازهای دیگران، از رؤیا برخوردار می‌شود، با تبدیل شدن به نمونه‌ای خوب، اعتبار پیدا می‌کند، با شفقت نشان دادن، اعتماد دیگران را به دست می‌آورد، با امین بودن، احترام کسب می‌کند و با خدمت کردن، بزرگی نصیبش می‌شود.

RL

GF

رهبر کسی است که می‌تواند طرحی را دراندازد و تحقق بخشد که حتی پس از پایان دوره رهبری او، همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهد.

GB

شروعی جسورانه برابر است با سپری کردن نیمی از جنگ با پیروزی.

گوش سپردن و اعتماد به ندای درون، یکی از مهمترین درسهای رهبری‌ست.

WT

HD

اگر در عالم خیال کازهایی ساخته‌اید، کار عبثی نکرده‌اید. آن کازها همان جایند که باید باشند. حال بکوشید زیر آنها ستونهایی قرار دهید.

اولویت شما نه کسب موفقیت، بلکه ارزشهای درست باشد.

AA

OM

منتظر فرصتهای خارق‌العاده نباشید؛ فرصتهای عادی را به چنگ بگیرید و از آنها فرصتهای بزرگ بسازید.

اعتماد، بازی‌ای است مستلزم ریسکی بالا، و رهبر، آغازگر این بازی است.

AF

VJ

آنها می‌توانند، چون باور دارند که می‌توانند.

ما قادر به انجام هر کاری هستیم، به شرطی که کاملاً بر آن متمرکز شویم.

HC

قدرت تخیل ما را به موجوداتی نامحدود تبدیل می‌کند.

JM

نصیب دوچندان

نگاهی به خدمت نبوتی ایلیا و الیشع

رضا پرمور

استادیار دانشکده پارس

رسالت انبیا

پیام انبیا در شکل‌گیری تاریخ و هویت بنی‌اسرائیل نقشی حیاتی و تعیین‌کننده ایفا کرده است. ثبت و حفظ پیام انبیای مختلف، این امکان را برای مؤمنین نسل‌های بعدی فراهم آورده تا با نگاه به تصویر جامعی که این پیامها از مقاصد خدا فراهم می‌سازند، زندگی روزمره خود را با حقایق مکشوف آنها منطبق کنند. با این حال، نکته‌ی حائز اهمیت این است که خداوند هیچگاه از این انبیا تنها به عنوان نویسندگان که صرفاً مقاصد او را ثبت کرده، به مردم انتقال دهند، استفاده نکرده بلکه برای او، شخصیت و نحوه‌ی زندگی هر کدام از انبیا نیز در این میان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. برخی انبیا، کتاب یا نوشته‌ای از خود بر جا نگذاشته‌اند ولی شخصیت، نحوه‌ی عمل و زندگی آنها در بسیاری از موارد در بر دارنده‌ی پیام خدا و حتی در پاره‌ای از موارد خاص، انعکاسی از شخصیت خود خدا بوده است.

ایلیا، صدای یهوه برای اسرائیل منحرف

دو تن از برجسته‌ترین این انبیا، ایلیا و الیشع هستند. تأثیر شخصیت، اعمال و پیام این دو نبی بر تعیین سیر تاریخی - دینی بنی‌اسرائیل بسیار قابل ملاحظه است. بخصوص در مورد ایلیا این تأثیر تا بدانجا پیش می‌رود که حتی امروزه نیز بسیاری از یهودیان دیندار به هنگام اجرای مراسم شام پَسَخ یا صدا زدن نام ایلیا در جلوی درب ورودی خانه خود توسط پسر بزرگ خانواده، بازگشت او را انتظار می‌کشند. ایلیا و الیشع در یکی از تاریکترین برهه‌های تاریخ دینی بنی‌اسرائیل قدم به صحنه گذاشتند، یعنی در دورانی که استقلال حکومت شمالی اسرائیل از حکومت جنوبی آن، منجر به ظهور پادشاهانی در ناحیه شمالی شده بود که عقاید و عملکردی متفاوت با سنت پادشاهی به‌جا گذاشته

شده توسط داوود از خود نشان می‌دادند. این پادشاهان که غالباً حکومت را از طریق شورش و یا کودتا از آن خود می‌کردند، با بی‌توجهی به نقشه خدا برای اسرائیل، در پی برآورده ساختن مقاصد شخصی خود بودند. از این رو، با نادیده گرفتن ماهیت وجودی اسرائیل و بی‌اعتنائی به اهداف خداوند در تشکیل این قوم، ادامه حیات روحانی اسرائیل را دچار تردید و ابهام کرده بودند. آنها اغلب در پی ارضای خواسته‌های خود بودند و در نتیجه نه تنها علاقه‌ای به رهبری قوم در مسیر تحقق اراده «یهوه» نشان نمی‌دادند بلکه با پیروی از آئین و مراسم اقوام بت‌پرست، نقشی کلیدی در انحطاط اخلاقی قوم ایفا می‌کردند. بی‌توجهی و مقاومت لجوجانه آنها در برابر اخطارهای مکرر انبیا باعث شده بود تا سنن به‌جا مانده از آبابی قوم اسرائیل مورد هجوم همه‌جانبه عقاید بت‌پرستان واقع شود و در نتیجه ادامه حیات اسرائیل با تهدیدی بسیار جدی روبرو گردد. اوج این بی‌توجهی در پیروی یهوه و گرایش به خدایان اقوام دیگر، در دوران حکومت آخاب که یکی از پادشاهان اسرائیل بود، مشاهده می‌شود. ازدواج نامبارک آخاب با ایزابل دختر پادشاه صیدونیان (قومی بت‌پرست که بعل، خدای آب و هوا و حاصلخیزی را پرستش می‌کردند)، منجر به این شد که بعل‌پرستی به طور تدریجی و رسمی جایگزین یهوه‌پرستی گردد. ایزابل که سرسپرده بعل بود، آخاب را با خود همراه کرده بود تا نه تنها از طریق او بعل را به عنوان خدای اسرائیل معرفی کند، بلکه در صدد بود تا نام یهوه را به کلی از صحنه زندگی اسرائیل محو سازد. در چنین مقطعی از تاریخ اسرائیل بود که روح خداوند ایلیا را برانگیخت تا نیروهای تاریکی عصر خود را به چالش کشد. نقطه اوج این امر در رویارویی ایلیا با انبیای بعل مشاهده می‌شود (۱ پادشاهان ۱۸:

۱۷ - ۴۰). در جریان این واقعه، می‌بینیم که چگونه ایلیا به تنهایی و با اعتمادی راسخ به دخالت یهوه، در مقابل جمعی بزرگ از دشمنان می‌ایستد. البته ایلیا برخلاف تصور خودش، در این مبارزه تنها نبود (۱ پادشاهان ۱۹: ۱۰)، بلکه او به عنوان شاخص‌ترین نبی عصر خود و کسی که سمت رهبری جماعت انبیای خداوند را بر عهده داشت، جلودار و سخن‌گوی بارز یهوه به شمار می‌رفت. در کوه کرمیل، ایلیا با کوبندگی و صلابت شخصیت، تمامی قدرت شریر را که در آئین بعل‌پرستی تجلی پیدا کرده بود، به مبارزه می‌طلبید زیرا به هیچ عنوان نمی‌توانست حضور خدای دیگری را در سرزمینی که یهوه به قوم خود بخشیده بود، بپذیرد. برای ایلیا خدای بی‌یهوه وجود نداشت («ایلیا» یعنی

شخصیت ایلیا
اوج سرسپردگی انسان به خدا را به نمایش می‌گذاشت و این از چشم مردم زمان او و بخصوص رهبران قوم پوشیده نبود. خداوند توسط شخصیت ایلیا حدود انتظارات خود را از قوم خود بیان می‌کرد و عواقب قصور و پشت کردن به خدایشان را به آنان یاد آور می‌شد.



نداشت. تا کنون هیچ‌یک از انبیای اسرائیل (به جز موسی) مقام و منزلتی چون ایلیا نداشتند: کسی که به کلامش بارش باران متوقف می‌گردید و به کلام دوباره او باران می‌بارید (۱ پادشاهان ۱۷:۱) و کسی که به درخواست او آتش از آسمان بر مخالفانش نازل می‌شد (۲ پادشاهان ۱:۱۰). ولی باید توجه داشت که درخواست الیشع بیش از آنکه درخواست یک خادم از آقاییش باشد، درخواست یک فرزند از پدر (۲ پادشاهان ۱۲:۲) برای دریافت میراث و نصیب قانونی‌اش بود (تثنیه ۲۱:۱۷). ایلیا از درک این موضوع قاصر آمده بود، در صورتی که در تجربه کوه حوریب، خداوند مقصود خود را از انتقال مسح از ایلیا به الیشع روشن ساخته (۱ پادشاهان ۱۹:۱۶) و ایلیا با افکندن ردای خود بر الیشع، خود مهر تأییدی بر این موضوع زده بود.

علاوه بر این، شخصیت و اعمال الیشع، خود بیانگر رفع هر شبهه و تردیدی در مورد انگیزه این درخواست است: الیشع شخصی پای‌بند به شریعت بود، به طوری که در پاسخ به دعوت ایلیا، ضمن پذیرش فوری این دعوت، از ایلیا رخصت می‌خواهد تا با خداحافظی، احترام به والدین خود را به‌جا آورد (۱ پادشاهان ۱۹: ۱۹ و ۲۰). این واقعه شباهت نزدیکی به ماجرای مندرج در لوقا ۹: ۶۱ و ۶۲ دارد که در آن عیسی مردی را دعوت می‌کند تا از او پیروی نماید. اما آن مرد رخصت می‌خواهد تا نخست با اهل خانه خود وداع کند. عیسی آن مرد را سرزنش می‌کند و پاسخ او را نگاه کردن به عقب و یا به عبارتی، ایجاد وقفه در ابراز لیبیک فوری به دعوت خود قلمداد می‌نماید (لوقا ۹: ۶۱ و ۶۲)، در حالی که الیشع با شتاب به دنبال ایلیا می‌دود و اجازه خداحافظی او از والدینش، در واقع همانا اطاعت و اجرای شریعت خدا بود. نهایتاً الیشع با قربانی یک جفت گاو (ابزار کار خود) با گذشته خانوادگی و شغلی خود به‌کلی وداع می‌کند (۱ پادشاهان ۱۹: ۲۱). این سرسپردگی بی چون و چرا به خداوند و شریعت او باعث شد که نه تنها الیشع هیچ تعللی در قبول دعوت ایلیا به خرج ندهد، بلکه در پیروی او غلام وار وی را خدمت نماید، به طوری که برخی او را «آنکه آب بر دستهای ایلیا می‌ریخت»، می‌خواندند.

یهوه، خدای من است). شخصیت ایلیا اوج سرسپردگی انسان به خدا را به نمایش می‌گذاشت و این از چشم مردم زمان او و بخصوص رهبران قوم پوشیده نبود. خداوند توسط شخصیت ایلیا حدود انتظار خود را از قوم خود بیان می‌کرد و عواقب قصور و پشت کردن به خدایشان را به آنان یاد آور می‌شد. مردم با دیدن ایلیا به‌خوبی درمی‌یافتند که با چه خدای غیوری روبرو هستند، خدایی که وجود هیچ رقیبی را در قلمرو خود تحمل نمی‌کرد. با وجود این و علی‌رغم مقاومت و نیرویی که روح خدا برای این مأموریت عظیم به ایلیا بخشیده بود، مواجهه یک تنه‌اش با تمامی نیروهای تاریکی آن روزگار، انرژی و توان او را به مرور تحلیل برد به‌گونه‌ای که در نتیجه تهدیدات ایزابل، ترس بر او مستولی شد و تمامی انگیزه خود را برای ادامه کار از دست داده، از خدا طلب مرگ کرد (اول پادشاهان ۱۹: ۴). ولی خداوند ایلیا را تقویت کرد و به او مأموریت داد تا مردی را که از پیش به جانشینی او تعیین کرده بود، برای انجام این مهم مسح نماید (پادشاهان ۱۹: ۱۶). تا آن زمان، بیشتر انرژی ایلیا صرف اعلام این پیام شده بود که تنها یهوه خداست و تنها اوست که بر تمامی نیروهای طبیعت تسلط محض و بی چون و چرا دارد؛ در واقعه کوه کرمل، توسط ایمان ایلیا، حقانیت یهوه و دروغین بودن خدایان اقوام دیگر به‌خوبی بر تمامی قوم آشکار شد. حال اگرچه جانشین ایلیا، یعنی الیشع باید خدمت او را دنبال می‌کرد، ولی پیام او لزوماً تکرار پیام ایلیا نبود بلکه یهوه در نظر داشت جنبه عالی‌تری از شخصیت خود را از طریق ایمان و شخصیت الیشع («الیشع» یعنی خدا نجات است) آشکار نماید.

الیشع دریافت که حکم نهایی در مورد سرنوشت این جهان در قلمرو دیگری صادر می‌شود و این نوع تفکر تا پایان عمر همراه او بود و مسیر و نحوه خدمت او را تعیین نمود.

الیشع، افزونی فیض خدا

ایلیا پیش از آنکه به آسمان بالا برده شود، طی سؤالی از الیشع خواست تا آخرین درخواست خود را از او بازگو نماید. پاسخ الیشع در نظر ایلیا بسیار عجیب آمد چرا که نصیب دوچندان از روح ایلیا را درخواست کرد! ایلیا بخشش چنین عطیه‌ای را از حیطة اختیارات خود خارج دید و تصمیم‌گیری در مورد آن را به خدا واگذار نمود (۲ پادشاهان ۲: ۱۰ و ۹). احتمالاً ایلیا که خود را به نوعی غیورترین پیروی یهوه تلقی می‌کرد (پادشاهان ۱۰: ۱۹)، انتظار چنین درخواستی از خادم دست‌پرورده خود



**خدا اراده کرده
است که از راه به ودیعه
گذاشتن روح خود در
یکایک مؤمنین، شخصیت
خود را هرچه بیشتر به
جهانیان آشکار کند.**

هرچند پسران انبیا با مشاهده معجزه رود اردن، اِلیشع را به عنوان مولای خود می‌پذیرند ولی شاید اصرار بیش از حد آنها برای جستن جسد ایلیا، حاکی از تردیدشان در پذیرش جانشینی او باشد. اما اِلیشع با اجابت تقاضای آنها، فروتنانه دفاع از خدمت و مقام خود را به خدا واگذار می‌کند (۲ پادشاهان ۲: ۱۶-۱۸).

اِلیشع، توجه خاص خدا به محرومین

اِلیشع به خوبی دریافته بود که بالا برده شدن ایلیا به آسمان، به معنی ناتمام ماندن برنامه و مقصود خدا بود. خدا برای جلوگیری از انحراف قوم خود به سوی بت‌پرستی که در نهایت منجر به ادغام و یا محو سنن مقدس به‌جا مانده از زمان موسی می‌گردید، شخص سرسپرده‌ای چون ایلیا را با روح خود پر ساخت تا ضمن عقیم کردن نقشه‌های شیطان، قوم خود و بخصوص رهبران آن را متوجه عواقب روی گرداندن از خود و احکامش بسازد. حال در ادامه این نقشه، روح خدا از طریق اِلیشع به نوعی به دنبال انجام اهداف و مقاصد متفاوت و بس عالی‌تر بود. شاید خود اِلیشع هم در ابتدا به خوبی واقف نبود که معنای درخواستش از ایلیا مبنی بر دریافت نصیب دوچندان از روح او چه بود ولی واقعاً بالا برده شدن ایلیا،

از خود ظاهر کرد که از نظر کمی و کیفی، شگفت‌انگیز و بی‌نظیر بودند. بسیاری این را نتیجه نصیب دوچندان روح خدا تعبیر می‌کنند که هرچند در درستی این طرز تلقی تردیدی نیست ولی صرفاً یک نگاه سطحی و ظاهری ممکن است ما را از دریافت مقصود و منظوری که نقطه مشترک این معجزات است، محروم بسازد. نگاهی دقیق‌تر به اکثر این معجزات، منجر به آشکار شدن رحمت، شفقت و گرایش محبت خدا نسبت به ما

انسانها می‌شود، گرایشی که در زندگی عیسی این جنبه از شخصیت خدا به گونه‌ای کامل و بی‌نظیر به نمایش گذاشته شد. همان‌گونه که روح خدا در ایلیا به گونه‌ای مؤثر قدرت و اقتدار یهوه را به نمایش گذاشت، نصیب دوچندان در اِلیشع از تمایل و گرایش محبت خدا به انسان پرده برداشت. در شخصیت و معجزات اِلیشع خدایی را می‌بینیم که به تدریج به اسرائیلی ظاهری (سروران، بزرگان، صاحبمنصبان و تمامی بت‌پرستان) پشت می‌کند و به جستجوی اسرائیل حقیقی (محرومان، فقیران، بیوه‌زنان، یتیمان و غریبان خدا ترس) می‌پردازد. و در نهایت، زمانی که این خدا مجسم می‌شود، مأموریت خود را با بیان این جملات آغاز می‌کند: «روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم، و ستم‌دیدگان را رهایی بخشم، و سال لطف خداوند را اعلام نمایم» (لوقا



۴: ۱۸ و ۱۹). نصیب دوچندان روح خداوند در اِلیشع، حتی بعد از مرگ او عمل کرد و مرده‌ای را به زندگی باز آورد (۲ پادشاهان ۱۳: ۲۰ و ۲۱). زنده شدن این مرده تأیید مجددی بود از جانب خدا بر شخصیت، معجزات و نصیب دوچندان اِلیشع، همانطور که زنده شدن عیسی تأییدی بود بر پسر خدا بودن او. هرچند معجزات ثبت شده در کتاب مقدس، قدرت و اقتدار بی حد و حصر خدا را به نمایش می‌گذارند، اما بیش از آن، شخصیت و تمایلات خدا را به ما نشان می‌دهند. به همین خاطر در کارها و در زندگی ایلیا و اِلیشع، شخصیت غالب، خدایی است که مبتکر و گرداننده تمامی ماجراست. ممکن است روشهای این خدا در طول تاریخ یکسان نباشد و به دلایل مختلف، بر اساس نیاز انسانها و نقشه و اراده پیشرونده خدا، تفاوت‌های بسیاری را جلوه‌گر سازد ولی باید دانست که بانی تمامی این روشها خدای لایتغیری است که با استفاده از اشخاص وقف شده اراده نیکوی خود را به انجام می‌رساند. نصیب دوچندان روح خدا از طریق عیسی، میراثی است که او برای تمام مؤمنین خود به‌جا گذاشته است. خدا اراده کرده است که از راه به ودیعه گذاشتن روح خود در یکایک مؤمنین، شخصیت خود را هرچه بیشتر به جهانیان آشکار کند. ظروف خاکی مؤمنین مسیح، تحت کنترل روح او، مؤثرترین وسیله برای شناخت خدای نادیده توسط جهان گمشده است. حال این به ما بستگی دارد که چگونه این میراث را خرج کنیم: در مسیر برآورده ساختن آرزوهای شخصی خود و یا در فروتنی برای خدمت فداکارانه به خدا و مردم.

تأییری شگرف بر نحوه برخورد اِلیشع با عطای خدا گذاشت، واقعه‌ای که دیدن آن مهر تأییدی بر درخواست اِلیشع از جانب خدا بود. در نتیجه مشاهده صحنه بالا برده شدن ایلیا، ناگهان اِلیشع به بزرگی مأموریت و مسئولیت خود پی برد. حال چشمان اِلیشع به قلمرو دیگری گشوده شده بود، قلمرویی که یهوه پادشاه بی چون و چرای آن بود و اِلیشع مأموریت یافته بود که چشمان قوم خدا را از فنا و فساد این جهان به بقا و جلال آن متوجه سازد. او دریافت که حکم نهایی در مورد سرنوشته این جهان در قلمرو دیگری صادر می‌شود و این نوع تفکر تا پایان عمر همراه او بود و مسیر و نحوه خدمت او را تعیین می‌کرد. نمونه این امر را در دوم پادشاهان ۶: ۱۵-۱۷ می‌بینیم که چگونه با دعای اِلیشع، خادمش چیخزی قادر به دیدن اسبان و ارايه‌های آتشی می‌شود که آنها را در بر گرفته بودند.

نتیجه آنکه هر چند در آن مقطع حساس تاریخی (اوج ارتداد و بت‌پرستی اسرائیل)، عملکرد روح خدا در ایلیا به منزله دعوتی از جانب یهوه برای بازگشت قوم خدا از هر کج‌روی و پیروی خدای قدوس و حقیقی تلقی می‌شود، ولی چندی بعد از آن، حضور روح خدا در اِلیشع، ضمن تکرار دوباره پیام قدرت و قدوسیت خدا، بر تدارک، محبت و توجه بدون طرفداری و بی‌وقفه خدا به دوستدارانش از هر قشر و طبقه‌ای صحنه می‌گذارد (برای نمونه می‌توان به این آیات مراجعه نمود: دوم پادشاهان ۴: ۱-۷، ۳۸-۴۴، ۶: ۱-۶، ۱۰: ۱-۶). اِلیشع اعمال و معجزات بسیاری

گنج‌های روحانی

کتاب «سرمشق گیری از مسیح» (که به «تشبه به مسیح» نیز برگردانیده شده است) یکی از مهمترین آثار ادبیات روحانی در تاریخ مسیحیت محسوب می‌شود که در قرن پانزدهم به نگارش در آمده است و بیش از دو هزار بار و به زبانهای گوناگون تجدید چاپ شده است. نویسنده این کتاب راهبی هلندی به نام توماس همرکمن یا توماس آکمپیس است که در قرن پانزدهم می‌زیست. این کتاب رهنمودهایی عملی در مورد زندگی روحانی به خواننده می‌دهد و شامل تفکر و تعمق در مورد حقایق روحانی و خودشناسی و خودکاوی و تسلیم کامل به خدا است. سادگی و در عین حال عمق و ژرفاندیشیهای آن در مورد عظمت محبت خدا از یکسو و شناخت عمیق آن در مورد طبیعت انسان و ضعف و پیچیدگیهای آن، به همراه نثری روان و در عین حال پر صلابت، این کتاب را به اثری ماندگار و تاثیرگذار در ادبیات روحانی تبدیل کرده است. از این کتاب سه ترجمه به زبان فارسی موجود است و مسیحیان فارسی زبان می‌توانند با مراجعه به هر یک از این سه ترجمه با این اثر کلاسیک در ادبیات روحانی مسیحی آشنا شوند. در ذیل بخشهایی کوتاه از این کتاب را می‌خوانید:

از حفظ باشی، بدون فیض خدا و محبت خدا چه نفعی به حالت خواهد داشت؟

همیشه پایینترین جایگاه را اختیار کن، آنگاه بالاترین به تو داده خواهد شد، زیرا بالاترین نمی‌تواند جدای از پایینترین وجود داشته باشد. مقدسانی که در نظر خدا بزرگترینند کسانی هستند که خویشتن را کمترین می‌بینند و هر اندازه در درون خود فروتنی‌شان فزون باشد اکرام و جلال بیشتری می‌یابند. و چون از گزافگویی و خودستایی مبرایند مشحون از راستی و جلالتند. و چون در خدا استوار و نیرومندند از تکبر نشانی در آنان نیست.

انسان را برای اوج گرفتن از جهان خاکی به دو بال سادگی و پاکی نیاز است. او باید در قصد و نیت ساده و در نیازهایش پاک باشد. سادگی انسان را بسوی خدا رهنمون می‌شود و پاکی او را قادر می‌سازد تا خدا را در آغوش گرفته، از حضورش لذت برد.

هرگاه به جایی رسیدی که رنج بردن بخاطر مسیح برایت شیرین و پذیرفتنی باشد آنگاه خویشتن را سعادتمند بدان زیرا فردوس را بر زمین یافته‌ای. اما تا زمانی که از رنج بردن بخاطر مسیح گریزانی سعادتمندی را تجربه نخواهی کرد... اگر لیاقت آنرا داشته باشی که بخاطر عیسی رنج ببری چه جلال عظیمی در انتظارت خواهد بود و از چه خوشی عمیقی برخوردار خواهی شد و چقدر باعث بنای دیگران خواهی گشت.

تلاش کن در تحمل ضعف و خطاهای دیگران بردبار باشی. تو نیز ضعفا و قصورات بسیاری داری که دیگران باید تحمل کنند. اگر تو نمی‌توانی تبدیل به شخصی بشوی که می‌خواهی، چگونه می‌توانی انتظار داشته باشی که دیگری آن چیزی باشد که تو می‌خواهی؟ ما خواهان کمال در دیگران هستیم در حالی که خطاهای خودمان را تصحیح نمی‌کنیم... روشن است که چرا در مورد همسایگانمان همان ملاکهایی را بکار نمی‌گیریم که در مورد خودمان بکار می‌گیریم...

اشخاص بسیاری هستند که ملکوت آسمانی عیسی را دوست دارند اما افراد کمی صلیب او را حمل می‌کنند. بسیاریند کسانی که خواهان تسلی او هستند اما اشخاص کمی آماده تحمل زحماتند. تعداد زیادی حاضرند در ضیافت او شرکت کنند اما اشخاص اندکی در روزه او شریک می‌شوند. همه می‌خواهند با او شاد باشند اما معدودند اشخاصی که آماده‌اند تا برای او رنج بکشند... به یقین واژه تاجر مسلک مناسب افرادی است که همواره به دنبال تسلی روحانی هستند. یعنی کسانی که همواره در مورد سود و منفعت خود می‌اندیشند و خود را دوست دارند نه مسیح را.

اگر تو سر تثلیث خدا را با واژه‌هایی عالمانه مورد بحث قرار دهی اما فروتنی نداشته باشی هیچ نفعی نمی‌بری و خدا از تو خشنود نخواهد بود. استدلالهای عالمانه یک شخص را مقدس و عادل نمی‌سازد در حالی که زندگی نیکو شخص را محبوب خدا می‌سازد. من ترجیح می‌دهم در قلبم در مورد گناه احساس ندامت و پشیمانی کنم تا اینکه قادر باشم پشیمانی را تعریف کنم. اگر تمامی کتاب مقدس و تفاسیر مفسران بزرگ را

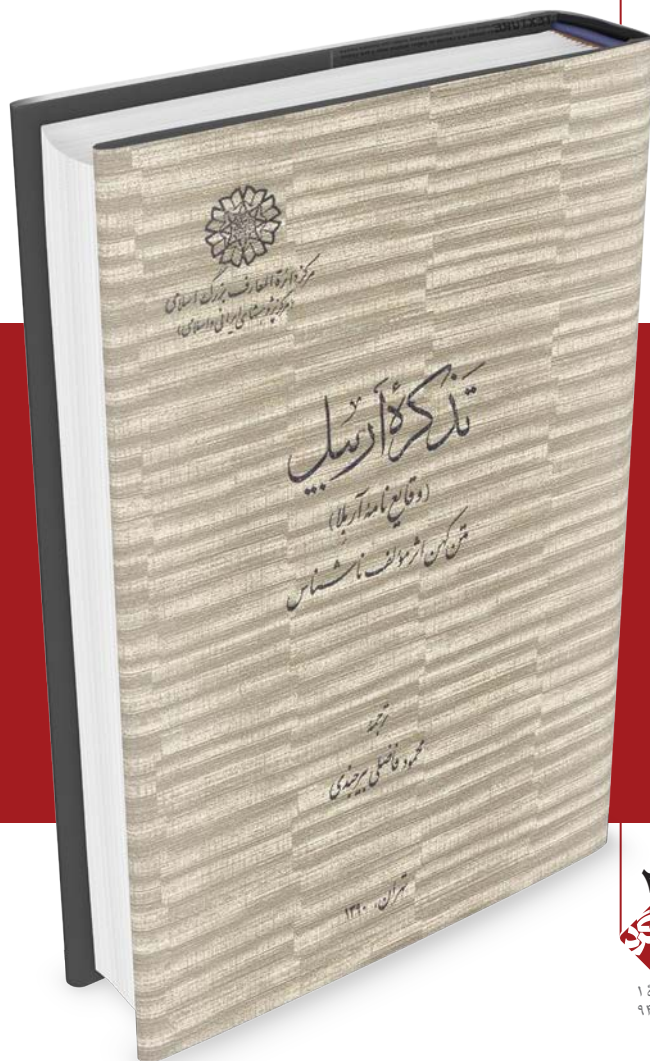


معرفی کتاب

و به زبان سُریانی نوشته شده‌اند، آثار اندکی از دست تطاول روزگار جان سالم به در برده‌اند. از این میان می‌توان به «وقایع‌نامهٔ ادسا» اشاره کرد که اثری است مربوط به قرن ششم و در آن رخداد‌های تاریخی پنج قرن اول شهر ادسا که از دیگر مراکز مهم مسیحیت شرق بود، بررسی می‌شود. در مجموع، آثار اندکی در این زمینه وجود دارد. کتاب وقایع‌نامهٔ آریلا اثری است کمتر شناخته شده که برای محققان حاوی اطلاعات تاریخی بسیار است.

نویسندهٔ ناشناس کتاب، متن روایت تاریخی خود را با شرح زندگی شخصی به نام یقیدا آغاز می‌کند که از سال ۱۰۴ تا ۱۱۴ میلادی در مقام اسقفی مسیحیان آریبل را خدمت می‌کرد و پس از وی، زندگی‌نامهٔ نوزده اسقف دیگر را که آخرینشان حنانه نام داشت، به ترتیب به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد. دورهٔ تقریباً ۴۰۰ ساله‌ای که نویسنده از آن روایت می‌کند، دورانی توفانی و دشوار برای کلیسای شرق بود چراکه طی آن مسیحیان ایرانی به دفعات تحت جفای شدید و کشتارهای گسترده از سوی حکومت‌های اشکانی و ساسانی قرار می‌گرفتند. ناگفته نماند که میزان این جفاها در دوران ساسانیان بسیار بیشتر از دورهٔ اشکانیان بوده است. اگرچه گاهی دوره‌های آرامش نسبی نیز برای مسیحیان ایرانی وجود داشته، اما جفا و فشار و محدودیت‌های گوناگون، ویژگی غالب بر زندگی مسیحیان ایرانی به‌طور اعم، و مسیحیان آریبل به‌طور اخص بوده است. نویسنده در بسیاری از بخش‌های کتاب به‌طور خاص به نقش برجستهٔ موبدان و روحانیان زرتشتی در برافروختن آتش این جفاها و تحریک مقامات محلی

کتاب تذکرهٔ آریبل یا وقایع‌نامهٔ آریلا متنی است سُریانی که توسط نویسنده‌ای ناشناس که احتمالاً در قرن ششم میلادی می‌زیسته، به نگارش درآمده است. شهر آریبل بخشی از استان آدیابن بود که در قرون اول میلادی، پیوسته یکی از مراکز مهم مسیحیت شرق به حساب می‌آمد. در این کتاب، نویسنده زندگی‌نامهٔ بیست تن از اسقفان شهر آریلا را که از سال ۱۰۴ تا ۵۴۴ میلادی در آنجا در مقام اسقفی خدمت کرده بودند، به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد. وی در خلال توصیف زندگی این اسقفان، به فرازهای مهم زندگی مسیحیان ایرانی در این دوران اشاره می‌کند و باورها و اعتقادات کلیسای عصر خود و نیز پایمردیها و رشادتهای مسیحیانی را که تحت شدیدترین فشارها ایمان خود را محفوظ داشتند، ثبت می‌کند. بنابراین، کتاب تذکرهٔ آریبل، سندی است مهم در مورد کلیسای ایران و اطلاعات تاریخی مهمی را از این دوران دشوار کلیسا در اختیار ما قرار می‌دهد. در مورد وقایع‌نگاریهایی که به تاریخ کلیسای ایران پرداخته‌اند



نام کتاب: تذکرهٔ آریبل (وقایع‌نامهٔ آریلا)

نویسنده: ناشناس

مترجم: محمود فاضلی بیرجندی

ناشر: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

سال انتشار: تهران ۱۳۹۰

یا پادشاه و اطرافیان در سرکوب مسیحیان می‌پردازد. البته روحانیون زرتشتی در مقابل جنبشهای دینی نوظهوری چون مزدکیان و مانویان نیز همین رویهٔ مخاصمت‌جویانه را داشتند، اما مسیحیت به عنوان جنبشی دینی که در سرتاسر ایران آن زمان منتشر شده بود و درصد قابل توجهی از اتباع امپراتوری ساسانی به آن گرویده بودند، خطری جدی برای دین رسمی زرتشتی و نفوذ سیاسی-اجتماعی و مذهبی روحانیون آن محسوب می‌شد. بی‌شک پذیرش مسیحیت به عنوان دین رسمی از سوی امپراتوری روم، نقش مهمی در تشدید این جفاها داشت زیرا از دیرباز ایران و روم دو قدرت رقیب و درگیر بودند و پس از مسیحی شدن امپراتوری روم، پیوسته به مسیحیان ایرانی به عنوان متحدان بالقوهٔ امپراتوری روم نگریسته می‌شد. نویسندهٔ کتاب در چند جا هم اشاره به نقش یهودیان در برانگیختن مقامات برای جفا بر مسیحیان دارد. در این کتاب، در خلال بررسی زندگی اسقفان اربیل، به برخی دیگر از روحانیون و مقامات کلیسای ایران و همچنین به برخی مقدسان و شهیدان کلیسا نیز اشاراتی می‌شود. همچنین در آن اشارات متعددی به برخی رخدادها مهم تاریخ ایران وجود دارد و به برخی جزئیات، مانند جنگهای داخلی بین پارتها و مادها و ساسانیان و یا برخی فرازهای مهم از جنگهای ایران و روم نیز پرداخته می‌شود. اشارات جالبی هم در مورد زندگی یا کشورگشاییهای برخی شاهان ایرانی در متن کتاب به چشم می‌خورد.

در کتاب تذکرهٔ اربیل، اشارات متعددی به بخشهای مختلف کتاب مقدس شده است و نویسنده در تعبیر و تفسیر بسیاری از وقایع به کتاب مقدس استناد می‌کند و بسیاری از آیات عهدجدید یا عهدعتیق را نقل می‌نماید. با این حال، معلوم نیست نویسنده از چه ترجمه‌ای استفاده می‌کند چون مترجم، کتاب را از انگلیسی ترجمه کرده است و در متن فارسی هم توضیحی در این مورد نمی‌دهد. در برخی قسمتها نیز نویسنده به بعضی وقایع و شخصیتهای کتب مقدس ثانی اشاره می‌کند: برای مثال، در صفحات ۳۲ و ۱۰۱ کتاب، به بهودای مکابی و جودیت اشاره می‌شود که بیانگر آشنایی کلیسای شرق با کتب نامبرده است. همچنین نویسنده با احترام در مورد برخی از متألهان و متفکران مسیحی چون کلمنت اسکندرانی (صفحه ۶۱) و اوريجن (صفحه ۷۱) سخن می‌گوید که بیانگر آشنایی و احترام کلیسای ایران نسبت به این متفکران و سنت فکری و الهیاتی آنان است.

نویسنده همچنین به جفایی که مسیحیان کلیسای غرب در قرون اولیه تحمل کرده‌اند، می‌پردازد و بدین‌گونه اشاره می‌کند که چگونه برادران و خواهران ایمانی او در غرب نیز همان جفاها و سختیهایی را متحمل شدند که اکنون بر آنان می‌رود. او کلیسای مسیح را کلیتی واحد و یکپارچه می‌بیند (صفحات ۵۴ و ۵۵ کتاب) و تمایزی بنیادین بین کلیسای غرب و شرق پیدا نمی‌کند.

نویسنده در قسمتی از کتاب خود دربارهٔ اسقفی به نام آبراهام می‌نویسد و شرح می‌دهد که چگونه وی در دوران خدمت خود (۱۴۸ تا ۱۶۳ میلادی) مردم را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمیم می‌داد (صفحه ۳۷). این بدان معناست که از دیرباز فرمول تعمیم به نام پدر و پسر و روح‌القدس در کلیسای ایران پذیرفته شده و به کار می‌رفته است.

در جای جای کتاب تذکرهٔ اربیل، نگاه بشارتی نویسنده مشهود است و اینکه چگونه کلیسای ایران مأموریت خود را در رساندن پیام نجات به مناطق مختلف و سرزمینهای دور دست با وفاداری به انجام رسانیده

است. تعهد کلیسای ایران به انجام مأموریت بزرگ، موجب رشد و گسترش این کلیسا و همان‌گونه که اشاره شد فشار روحانیون زرتشتی و برآمدن موجهای جدید جفا به ضد مسیحیان ایرانی می‌شد. بنا بر شهادت تاریخ و برخی اسناد، در نتیجهٔ فعالیت مبشران کلیسای شرق، جماعت‌های مسیحی بسیار در شرق پدید آمد و اسقف مداین که در میان دیگر اسقفان فارس مقام ارشدیت داشت، علاوه بر نظارت بر مسیحیان امپراتوری فارس، بر مسیحیان جنوب هند، ترکهای مسیحی آسیای میانه و مغولهای چین نیز که در نتیجهٔ فعالیت‌های بشارتی مبشران کلیسای ایران مسیحی شده بودند، نظارت می‌کرد.

نکتهٔ جالب دیگری که نویسنده به آن اشاره می‌کند، وجود آیات و معجزات و شفاهای و پدیده‌های ماورای طبیعی در زندگی و خدمت مسیحیان و روحانیان کلیسای ایران در آن دوره بود. این پدیده‌ها که در بسیاری از موارد منجر به ایمان آوردن مردم می‌شد، خود یکی از عوامل گسترش مسیحیت به شمار می‌آمد (برای مثال صفحه ۱۹ و ۴۶).

نکتهٔ جالب دیگر در این کتاب اشاره‌ای است که نویسنده به ضرورت ارشدیت اسقف اعظم یا مطران مداین بر دیگر اسقفان کلیسای شرق دارد. نویسنده در تأیید سخن خود به ارشدیت اسقف روم بر دیگر اسقفان اشاره می‌کند (صفحه ۹۴).

نیز در بخشی دیگر از کتابش به شورای نقیه و تصمیمات آن اشاره می‌کند و با تأکید بر الوهیت مسیح، بر آریوس لعن و نفرین می‌فرستد و از این بند شورای نقیه نقل می‌کند که «مسیح با پدر وجود واحد دارد و در خلقت همتای اوست» (صفحه ۹۹ و ۱۰۰).

در کتاب بخشهای بسیاری هست که به شرح کشتار فجیع مسیحیان اربیل و دیگر نقاط می‌پردازد. این بخشها بسیار تأثیرگذار بوده، مشحون از روایت‌های تکان‌دهنده‌ایست از اینکه چگونه زنان و مردان بسیار تا پای جان بر ایمان خود ایستادند و شهید شدند. خصوصاً جفای دوران شاپور دوم با ذکر جزئیات بیشتری بیان شده و نویسنده با احترام بسیار از یاد و خاطرهٔ شهدای متعددی سخن می‌گوید که به بهای جان خود بر حقانیت ایمانشان شهادت دادند.

در مجموع، کتاب تذکرهٔ اربیل یا وقایع‌نامهٔ آربلا اثری ارزشمند در شناخت بهتر تاریخ کلیسای ایران محسوب می‌شود و پرتوی نوین بر بسیاری از روزهای پر فراز و نشیب آن می‌اندازد. این کتاب سطح والای روحانیت این کلیسا و میزان سرسپردگی عمیق آن را به دعوت و مأموریت خود نشان می‌دهد. همچنین جزئیات مهمی را در مورد اصول اعتقادات این کلیسا، سلسله مراتب روحانیان، زندگی روزمرهٔ مسیحیان و شرایط تاریخی‌ای که در آن به سر می‌بردند، در اختیار ما قرار می‌دهد.

کتاب تذکرهٔ اربیل توسط آقای محمود فاضلی بیرجندی از زبان انگلیسی به فارسی برگردانیده شده است. محقق به نام تیموتی کرول متن اصلی سریانی کتاب را به زبان انگلیسی برگردانیده که توسط دانشگاه آمریکا منتشر شده است. مترجم در مقدمهٔ کتاب در مورد نسخهٔ سریانی این اثر و مسایل تاریخی مربوط به آن توضیحاتی ارائه می‌دهد و از شواهد تاریخی‌ای که سندیت و اعتبار این نسخه را تأیید می‌کنند، سخن می‌گوید. مطالعهٔ این کتاب ارزشمند را به مسیحیان ایرانی و همهٔ کسانی که به میراث غنی مسیحیت ایرانی علاقه دارند، توصیه می‌کنیم.

knew that Jesus was merciful and had power. He had faith in the mercy of Jesus of Nazareth. But Jesus knew that faith wouldn't do him any good unless it was released by stating your request. **I think the Lord is asking you today: What do you want Me to do for you? Isn't it obvious? Sure it is. But we need to make our requests known.** We have to turn our faith loose before it can benefit us. Open the doors of your heart and let your faith fly up to God; and one way you can do that is when you utter your request to God.

Philip 4:6 "Be anxious for nothing, but in everything by prayer and supplication, with thanksgiving, let your requests be made known to God..." read a story recently about a widow living in an apartment building, and she was a devout Christian who loved the Lord with all of her heart. The apartment manager lived in the apartment next to her, and he despised God, and he despised her for her faith in God. And he was always provoking her in one way or another. Well, she ran out of money and ran out of food and went into earnest prayer, "God, I am looking to You as my source. You said in Your word You would supply my need, and I do not have any food; I do not have any money. God, I ask You to send me some food, in Jesus' name!"

She was praying loud and bold there, and he could hear her through the wall in his apartment. It infuriated him! He thought, "I am going to fix her once and for all." He went down to the store and bought a large bag of groceries, used his master

key, went into her apartment and put it on the dining room table and then left and went into his apartment to listen. When she came in, he heard her rejoicing and thanking God, and he went over and banged on her apartment door. He said, "There! You are a religious fool! You think God answered your prayer, but I answered your prayer. God did not give you those groceries. I gave you those groceries." She said, "You are wrong. God did answer my prayer. He just used the devil to deliver the answer."

We just need to make our requests known. It is up to God how and when and even who He uses to bring it to pass. Are you under pressure right now? Is there stuff going on in your life? Let our hearts go up to God right now.

Father, we admit we do not have the wisdom or the ability to deal with some of the problems that we are facing. So, we say in our weakness, in our inability, in our lack of wisdom, You be strong. Our eyes are on You, O God, not on ourselves. We trust in You and want to thank you for what You have done up to this point in our lives. We are blessed. Thank you for everything You have done, everything You have put into our hands... the resources You have given us, the fact that You have sustained us all this time, the fact that we are here today. Thank you, Lord. Now let your heart rise up to God. Whatever you need, just tell Him about it, and then take a moment and offer some thanks to God for hearing your requests





way to a higher level. Later on he talked about, "those who are rich in this world, charge them to be generous and to not be full of themselves." He said, "God gives us richly all things to enjoy."

Basically, if you lose your peace over where you are now, you need to do a little praying and get your peace back. **One of the results of contentment is a peaceful heart.** Let us not be like the children of Israel who got tired of their daily miracle and complained: "Manna again? Man, I want to go back to Egypt and get some more garlic and leeks and onions." Let me tell you, slavery is a pretty big price to pay for a change in diet. Someone might say, "Oh, I never would have gotten tired of manna!" No, but you complain about your apartment, car, work, never having enough etc. **When we cease being grateful and thankful for the things we have and begin to complain about them, we have moved out of a state of contentment and gratitude, and we are on dangerous ground.** We need to cultivate contentment. Yes, trust God for more. Yes, you should develop the gifts and the skills God put in you and take them to their highest usability in your life. Be the greatest blessing you can be, but learn to be content where you are and grateful for what you have. God Himself has said, "I will never leave you nor forsake you." So we may boldly say: "The LORD is my helper; I will not fear. What can man do to me?" In the meantime learn to be grateful for the things that God has given to you." You see, on your worst day you still have God. On your worst day you are still going to

heaven.

I think we take a lot for granted. The food we eat, the roof over our head, the transportation we have. Even if you had to park far away and walk to get to church today, at least your legs are working. We do have a lot to be thankful for. **The seeds of depression and bitterness will never grow in a thankful heart.** But if you wish to know the end of the road for an ungrateful heart, be my guest, look in Rom 1:29-32.

The third and final thought I want to share with you, is to let your requests be made known. Luke 18:35-43 "As Jesus approached Jericho, a blind man was sitting by the roadside begging. When he heard the crowd going by, he asked what was happening. They told him, "Jesus of Nazareth is passing by." He called out, "Jesus, Son of David, have mercy on me!" Those who led the way rebuked him and told him to be quiet, but he shouted all the more, "Son of David, have mercy on me!" Jesus stopped and ordered the man to be brought to him. When he came near, Jesus asked him, "What do you want me to do for you?" "Lord, I want to see," he replied. Jesus said to him, "Receive your sight; your faith has healed you." Immediately he received his sight and followed Jesus, praising God. When all the people saw it, they also praised God."

Why would Jesus ask a question like that? Is it not obvious to everyone what the man needs? He

great things for God because they depended on His being with them. ” **Do not trust in your own wisdom and your own strength. Make sure your trust is in God.**

The second thing: Learn to be content where you are and grateful for what you have. In Phil 4:11-13 Paul says, “I am not saying this because I am in need, for I have learned to be content whatever the circumstances. I know what it is to be in need, and I know what it is to have plenty. I have learned the secret of being content in any and every situation, whether well fed or hungry, whether living in plenty or in want. I can do everything through him who gives me strength.

So full or hungry, much or little, whatever it is does not matter, **God is my source.** The reason of my **contentment is the fact that I am connected into God,** and I can face anything through Christ who pours inner strength into me. At the time Paul was writing this he was in prison in chains, and he was writing about being content. To some people, that would not make sense at all. He was not free. All he could do was write letters. Yet, in the first chapter He wrote about the things he found to be grateful for while he was in prison.

Phil 1:12-14 “Now I want you to know, brothers, that what has happened to me has really served to advance the gospel. As a result, it has become clear throughout the whole palace guard and to everyone else that I am in chains for Christ. Because of my chains, most of the brothers in the Lord have been encouraged to speak the word of God more courageously and fearlessly. ”

Now the palace guard there refers to the Praetorian Guard. They were the most elite Roman troops in the entire empire. They have all had a witness of Christ. They have all heard the message of Jesus because of this crazy Hebrew man who was in chains. Paul is saying, “Isn’t this wonderful! I have reached the most elite sector of the entire Roman army. Not only that! Because

of my chains, my brethren have become more courageous to speak the word without fear. So I am going to rejoice in that. ” In fact, the key word throughout the entire book is “rejoice. ”

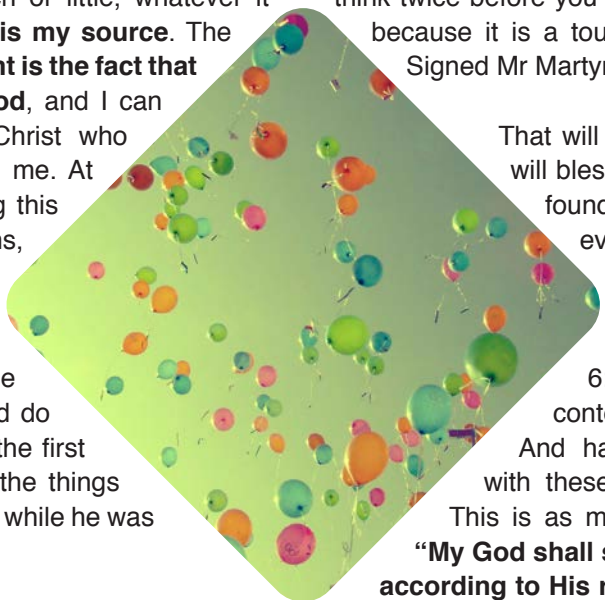
Now if some people I have known, and I am sure you know some too, had been sitting in jail writing a letter, it would have sounded more like, “A letter to anybody who is considering serving Christ: I want you to know there is a whole lot of grief involved. All I have ever done is try to serve God, and what has it gotten me? A back full of scars where I have been beaten, chased out of town, I am sitting chained next to a guard that snores, I have lost my freedom, and there are people preaching out of a wrong motive slandering my name, so you better think twice before you commit your life to Christ because it is a tough road to comprehend. Signed Mr Martyr!

That will do it. Send that off. That will bless the world. Not Paul. He found things to be grateful for even in that prison cell. He wrote a lot about gratitude and about contentment in his letters. In 1Tim 6:6-8, “Now godliness with contentment is great gain. And having food and clothing, with these we shall be content. ”

This is as much part of the Bible as **“My God shall supply all of your needs according to His riches in glory by Christ Jesus.”** It goes on and talks about those who

make getting rich their top priority to the exclusion of all other things. They end up in a lot of trouble, and they drift away from the faith. Whereas Jesus said that if we will seek first the kingdom of God and His righteousness, all these things will be added unto us.

Now Paul is not saying, “Okay, you are poor. You are just going to have to live with it. Learn to cope. It is never going to change. ” He is not saying that. He is not saying you should not develop your skills and your gifts and try and rise to a higher level economically so you can be a greater blessing to others. He is not saying that you cannot trust God for better. He is just talking about learning to be content with what you have where you are, on your



your life. God says, "Honour Me, and give Me the first-fruits." Somebody might say, "That does not make sense to me. I need a car, a holiday, new clothes, I need to live." Stop right there, do not lean on your own understanding. Trust the Lord. "But, but, but..." Yes I know the math does not make sense, there are immediate needs and not enough to cover it.

But it is at this very stage that we have an opportunity to put our trust in Him and not lean on our own understanding. Do not trust in yourself. It does not take long to exhaust our own human cleverness in a lot of different things. Sometimes you will just come to the end of your understanding of how to work things out. God has ways you have never even dreamed of.

Look in 2 Cor 1:8-11 "We do not want you to be uninformed, brothers, about the hardships we suffered in the province of Asia. We were under great pressure, far beyond our ability to endure, so that we despaired even of life. Indeed, in our hearts we felt the sentence of death. But this happened that we might not rely on ourselves but on God, who raises the dead. He has delivered us from such a deadly peril, and he will deliver us. On him we have set our hope that he will continue to deliver us, as you help us by your prayers."

What Paul is saying is that the Lord delivered them in the past, He delivers in the present, and we believe He is going to do it in the future, as well. So do not trust your own strength, be it physical strength, financial, mental, social, or whatever kind of strength it is. GET YOUR EYES ON GOD. Somebody might say, "Well, how do I get my trust off of myself and put it on God?" **The first thing you need to do is be willing to confess that in your present condition you cannot solve your problem.** Paul said, "It was above our strength. We despaired of life. The burden was beyond measure." That is a pretty clear confession. But **the problem with most of us is just that we need to let go and let God get**

involved in our situation.

Jehoshaphat did that very thing. I think it was five kings who gathered together this huge army, and Jehoshaphat went to prayer. Listen to what he said in 2 Chro 20. He said, "God, we have no power against this great multitude that is coming against us, nor do we know what to do, but our eyes are on You. We do not have the strength to cope with it; we do not have the wisdom, but You do, and our eyes are on You."

Start looking for Him to guide you. Look for Him to speak to you. Look for Him to strengthen you, and He will do it. In 2 Cor 12:9-10 God said to Paul, "My grace is sufficient for you, for my power is made perfect in weakness." That is why Paul says, "Therefore I will boast all the more gladly about my weaknesses, so that Christ's power may rest on me. That is why, for Christ's sake, I delight in weaknesses, in insults, in hardships, in persecutions, in difficulties. For when I am weak, then I am strong."

God's answer to Paul's prayers was God's grace. And, friend,

the answer to every one of your dilemmas is God's grace. God said to Paul, "My grace is sufficient." In other words, there is enough of a barrier and a fence of protection around you. You have to stay within it, and then **"God's strength is made perfect and comes into full manifestation in your weakness."** When you are willing to realize that you cannot do it yourself, when you are weak, when you have the sentence of death in yourself, then the Lord can show up in a very big way," and your weakness becomes the strength of the Lord.

However the problem with some people is they are always trying to be strong and clever in themselves. While the Bible says, "Be strong in the Lord and in the power of His might." Actually, when you reach zero then you will find that **you and God make a majority.** Listen to what Hudson Taylor, the founder of the China inland missions, said, "All of God's giants have been weak men who did





TO THE STRESSED

W. Fard

Author

There are some people who are really under pressure right now. Things are not where you want them to be, and maybe you are hitting a point of crisis in your life: in your finances, your family, your husband, your wife, or kids, or some other area of your life. It may be something that has gone on at work that has just brought tremendous pressure on you. It may be physical things going on in your body. Or it just may be the pressure of feeling lost and telling yourself, "What am I doing? I feel like I ought to be at a different level of life. I do not seem to have any sense of direction, and I feel like a little mouse running around and around in the little wheel of my cage." There is just this crisis-like pressure on your life, and you are thinking, "I have to do something soon! I have to have some direction soon."

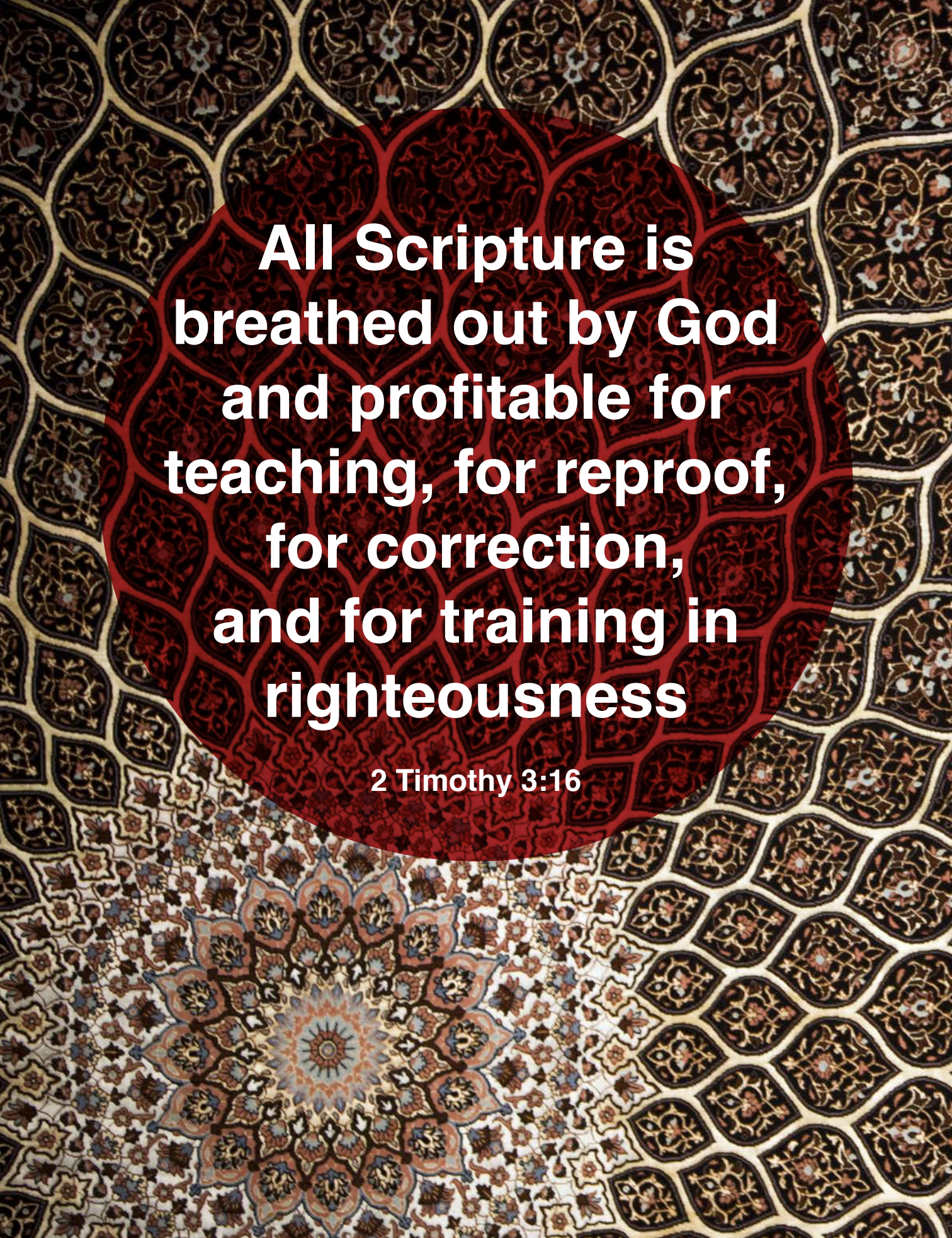
I honestly think that this can be a good thing because it will drive us to our knees, and when we search for God with all of our heart, we will find Him. However, there are some points to share with those under pressure.

First of all **DO NOT TRUST IN YOUR OWN**

UNDERSTANDING. Pro 3:5-8 "Trust in the LORD with all your heart, and lean not on your own understanding; in all your ways acknowledge Him, and He shall direct your paths. Do not be wise in your own eyes; Fear the LORD and depart from evil. It will be health to your flesh, and strength to your bones."

We should trust God with all of our heart and not lean on our own understanding, because there are a lot of things we do not know and do not see. But God knows it all, and God sees it all. He sees what is up the road ahead. He knows all of the different details that are going on in other people's mind, while we see very dimly and really do not have a clear picture of things. So do not be wise in your own eyes. Do not think you know it all. If there are things going on in your life that are causing you to live a compromised life, get that taken care of. If one harbours immorality or injustice in their heart, the Lord will not hear me. So if you really want help, first of all, you need to have a clean heart.

In fact, look at Pro 3:9-10 "Honour the LORD with your possessions, And with the first-fruits of all your increase; so your barns will be filled with plenty, and your vats will overflow with new wine." In other words, there will be a great sufficiency in



**All Scripture is
breathed out by God
and profitable for
teaching, for reproof,
for correction,
and for training in
righteousness**

2 Timothy 3:16

دل خویش را با مراقبت تمام

پاس بدار

زیرا سرچشمه امور حیاتی است

امثال ۴: ۲۳

